

رساله‌ای در مورد

کتابت

نویسنده:

یوسف عابدی

رساله‌ای در مورد ذبائح

(رساله‌ای در پاسخ به چند سوال

در مورد ذبائح)

نویسنده:

یوسف عابدی

عنوان کتاب: رساله‌ای در مورد ذبائح

نویسنده: یوسف عابدی

موضوع: فقه اهل سنت

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: فروردین (حمل) ۱۳۹۴ شمسی، رجب ۱۴۳۷ هجری

منبع: www.tammkeen.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

برای یکی از برادران مسلمان دانشجو، شبهات و سؤالاتی در زمینه مسائل گوشت و ذبائح و اختلاف آراء علماء در مورد حکم ذبیحه، پیش آمده بود که به این بنده‌ی حقیر رسید؛ و این جانب به إذن خداوند متعال در صدد جواب به آن‌ها برآمدم، سپس این جواب‌ها را به صورت رساله‌ای درآوردم تا این شاء الله تعالی برای سایر برادران مسلمان نافع و سودمند گردد.

از خداوند متعال عاجزانه خواستارم که این نوشته را خالصانه برای ذات مقدس خویش محسوب نموده و آن را نافع گرداند.

«آمین یا رب العالمین»

«مؤلف»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- فهرست مطالب.....أ
- مقدمه ۱
- اختلاف آراء علماء به چه دلیل است؟..... ۷
- اسباب اختلاف آراء علماء ۱۰
- همواره حق موجود و آشکار است ۱۲
- شبهه: إجتِهَادُ مُصِیْبٍ وَ مُخْطِئٍ..... ۱۵
- جواب شبهه: ۱۵
- «احکام ذبائح» ۲۳
- ذبائح اهل کتاب ۲۳
- شروط ذبح شرعی ۲۴
- ۱- شروط مربوط به ذابح (فرد ذبح کننده): ۲۴
- ۲- آلت (وسیله ذبح): ۲۴
- ۳- محل ذبح: ۲۴
- ۴- ذکر نام خداوند ﷻ بر حیوان در هنگام ذبح نمودن (یعنی گفتن بسم الله، الله اکبر) ۲۵
- نتیجه: ۲۷

- تحریم ذبائح مشرکین و مرتدین و کفار (غیر اهل کتاب)..... ۲۹
- أما تحریم ذبیحه وصيد مجوسی (زرتشتی)..... ۳۳
- «حکم ذبائح مسلمان مستورالحال و فرد مجهول الحال» ۳۷
- دارالإسلام: ۳۷
- دارالکفر: ۳۷
- حکم مجهول الحال در دارالکفر: ۴۰
- ذبائح أهل بدعت ۴۵
- فتوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء: ^۱..... ۵۰
- فتوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء: ^۱..... ۵۱
- اثبات قاعده «اصل در گوشت حیوان بر تحریم است» ۵۳
- أصلی که در هنگام شک به آن رجوع میکنیم: ۵۶
- دلایل قاعده اصل در گوشت حیوان تحریم است ۵۸
- ۱- قرآن کریم: ۵۸
- ۲- سنت نبوی: ۵۹
- ۳- اقوال سلف: ۶۳
- ۴- زبان عربی: ۶۴
- اتفاق علماء بر قاعده مورد بحث: ۶۵
- از علمای مذهب حنفیه: ۶۵
- در نزد مالکیه: ۶۵
- در نزد شافعیه: ۶۶
- در نزد حنبلیه: ۶۶

حکم گوشت‌های وارداتی ۶۹

مسأله: گوشت‌های وارداتی از دولت‌های خارجی - عربی و غیر

عربی - و حکم آن‌ها: ۶۹

دولت‌های کمونیستی (شیوعی): ۶۹

اما دولت‌های صرانی (مسیحی) غربی: ۷۰

واقع کشتارگاه‌های غربی: ^(۱) ۷۳

ذبیح برقی ۷۷

مسأله: حکم ذبیح حیوان با استفاده از شوک الکتریکی و وسایل ذبیح

برقی چیست؟ ۷۷

مسأله تذکیه با وسایل برقی: ۷۸

مسأله: حکم پنیرهای موجود در بازار، و پنیرهای وارداتی و ساخت

مشرکین چیست؟ ۷۹

خاتمه ۸۳**مراجع مورد استفاده گردآورنده: ۸۴**

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له. وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ؕ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ١٠٢].

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ؕ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ؕ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ١].

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ؕ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ٧٠-٧١].

أما بعد: فإن أصدق الحديث كتابُ الله، وخير الهدي هدي محمد ﷺ، وشرُّ الأمور محدثاتها، وكل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة، وكل ضلالة في النار.

اللهم ربَّ جبريل وميكائيل وإسرافيل، فاطر السماوات والأرض، عالمُ الغيب والشهادة، أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، اهدنا لما اختلف فيه من الحقِّ بإذنك، إنك تهدي من تشاء إلى صراطٍ مستقيم.

«اللهم أرنا الحق حقاً وارزقنا إتباعه، وأرنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه»

«آمین برحمتک یا أرحم الراحمین».

اما بعد:

به راستی که خداوند ﷻ کتاب آسمانی خویش را بر پیامبر گرامی‌اش محمد مصطفی ﷺ نازل فرمود و در آن حلال و حرام الهی و هر آنچه را که امت برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت خویش بدان نیازمند است، روشن گردانید.

همان گونه که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹].

«وما این کتاب آسمانی را برتوانازل کرده‌ایم که بیان‌گر همه چیز (امور دین و سعادت دو جهان مردم) است».

در تفسیر این آیه، تابعی بزرگوار و مفسر قرآن «مجاهد بن جبر»: می‌فرماید: یعنی روشن‌کننده تمامی چیزهایی است که مردم به آن امر شده یا از آن نهی گردیده‌اند. همچنین خداوند ﷻ در آخر سوره نساء که در آن بسیاری از احکام را روشن نموده‌اند، می‌فرماید:

﴿يُيَسِّرُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النساء: ۱۷۶].

«خداوند ﷻ (احکام و او امر و مقررات و راه هدایت را) برایتان روشن می‌گرداند، تا گمراه نشوید، و خداوند ﷻ آگاه از هر چیزی (بویژه منافع و مصالح بندگان) است».

پس برادران مسلمانم! پروردگاران ﷻ علیم و آگاه است به آنچه که انسان‌ها به آن نیازمندند، تا راه عبودیت و سعادت خویش را پیش گیرند و به مقام رشد و کمال و «تَزَكِّي» برسند. به همین منظور او که أرحم الراحمین است، دینش را روشن می‌گرداند، تا بندگان گمراه نگردند.

پس حمد و ثناء و ستایش بی‌پایانی که کسی از عهده آن بر نمی‌آید، فقط لایق و شایسته خداوند ﷻ است که تنها اوست که رحمان و رحیم است و از رحمت واسع خویش راه بندگی و عبودیت که تنها راه سعادت بشری است، را برای ما روشن گردانیده تا در شناخت مسیر هدایت گمراه نشویم.

همچنین خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۵].

«خداوند ﷻ (به سبب رحمت و عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است، گمراه نمی‌سازد (به نحوی که راه هدایت را برای آن‌ها تفصیل ندهد) مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آن پرهیزند روشن و آشکار (و بی‌شبهه و اشکال در کتاب خویش و سنت پیامبرش) برای آنان بیان کند».

پس طبق آیات ذکر شده و بسیاری دیگر از آیات قرآن کریم، خداوند ﷻ دین خویش و احکام حلال و حرام را در قرآن کریم برایمان بیان فرموده‌اند و هر آنچه از احکام که در قرآن کریم ذکر آن نیامده، یا این که به صورت مجمل و یا مشکل آمده و نیاز به شرح دارد، رحمت و حکمت بی‌انتهای خداوند ﷻ مقتضی این است که پیامبری رحمة للعالمین وجود داشته باشد^(۱) که مُبَيِّن و مُفَسِّر احکام قرآن کریم باشد همانطور که خداوند ﷻ خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ﴾ [النحل: ۴۴].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا برای مردم روشن سازی که چه چیزی (از احکام و تعلیمات اسلامی) بر آن‌ها نازل شده‌است».

پس پیامبر اکرم ﷺ با کلام و سنت خویش مُبَيِّن و مُفَسِّر کتاب الله است، به همین منظور رسول گرامی اسلام ﷺ در کار تبیین قرآن کریم به بهترین وجه ممکن اقدام نمود؛ و از این دنیا رحلت و وفات ننمود مگر بعد از اینکه برای او و امتش، دین الهی کامل گردید. به همین دلیل به عنوان مژده و چشم روشنی برای پیامبر ﷺ و پیروانش از جانب پروردگار ﷻ این آیه گرامی نازل گردید که:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین شما را - با کامل کردن آیات، احکام و فرائض و حلال و حرام - برایتان کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

و پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«تَرَكَكُمْ عَلَى بَيْضَاءَ نَفِيَّةٍ لَيْلُهَا كَنَهَارُهَا، لَا يَزِيغُ عَنْهَا إِلَّا هَالِكٌ». «شما را

بر دین و برنامه‌ای روشن و پاک، ترک نمودم که شب آن همچون روزش روشن (و راهنما) است و کسی نیست که از آن کناره گیرد (مایل شود) مگر این که هلاک خواهد شد» [رواه احمد و ابن ماجه: حدیث حسن]

أبوذر غفاری رضی الله عنه می‌فرماید: «پیامبر ﷺ در حالی فوت نمود که هیچ چیزی را برای ما برجای نگذاشت مگر اینکه در مورد آن به ما علمی آموخت، حتّی در مورد پرنده‌ای که در آسمان بال‌هایش را باز و بسته می‌کند». [رواه احمد و طبرانی]

پس آنجا که خداوند ﷺ به پیامبرش ﷺ می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۶۷].

«ای فرستاده (خدا) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا را به انجام نرسانده‌ای».

به همین دلیل و به منظور اجرای امر الهی پیامبرمان ﷺ رسالتش را ابلاغ نمود و مسئولیت ابلاغ وحی را به بهترین وجه ممکن به پایان رساند و اصحاب کرام ﷺ بر این امرگواه و شاهد بودند و ما مسلمانان نیز که خود را اهل غربت دوم اسلام می دانیم، در پیشگاه خالق و پروردگار ﷺ بر این امر شاهد و گواه هستیم.

برادران مسلمان؛ روشن و واضح است که هیچ حلال و حرامی برای ما قرار داده نشده، مگر اینکه خداوند ﷺ و رسول گرامی اش ﷺ آن را کاملاً برایمان روشن گردانیده‌اند. و احکام شریعت و امور حلال و حرام به طور قطع و تماماً روشن و مشخص گردیده‌اند، زیرا دین الهی تکمیل و آخرین پیامبر با آخرین برنامه شریعت الهی مبعوث گردید. بنابر این احکام دین و حلال و حرام تبیین شده‌اند و دیگر هیچ‌گونه تغییر و دگرگونی و تعارضی در آن‌ها حاصل نخواهد شد.

اختلاف آراء علماء به چه دلیل است؟

سؤالی که در اینجا وجود دارد این است که چرا می‌بینیم که در زمان‌های گذشته و نیز هم اکنون، در میان علماء در مورد احکام بعضی از امور و در حلال یا حرام بودن آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد؟

در جواب این سؤال باید گفت خداوند عَزَّ وَجَلَّ و پیامبرش ﷺ تمامی امور حلال و حرام را برای ما روشن نموده‌اند، اما در این میان اموری بسیار مُفَصَّل و آشکار بیان شده‌اند و حکم آن‌ها بسیار روشن می‌باشد و در میان عامه مسلمین چیزی شناخته شده و ضروری تلقی می‌شوند و امور دیگری نیز می‌باشند که تبیین و تفصیل آن‌ها به اندازه گروه قبلی نیست بلکه برحسب میزان تبیین و ظهور آن، در میان بعضی از مردم حکم آن‌ها مشخص و در نزد بعضی دیگر نامعلوم است.

ولی علماء و حاملان شرع به آن امور شناخت و آگاهی کامل دارند و بر حلال یا حرام بودن آن اجماع نموده‌اند و گاهی اموری هستند که حتی در میان حاملان شریعت و علماء نیز مشهور و معروف نیستند. در نتیجه در تحلیل یا تحریم این امور دچار اختلاف می‌شوند و آراء و نظرات متفاوتی ارائه می‌دهند.

سبب این اختلاف آراء چیست؟ مگر شریعت و احکام آن یکی نیست پس چرا اختلاف وجود دارد؟

اسباب این اختلاف آراء متعدد می‌باشد؛ اما قبل از اینکه اسباب اختلاف گفته شود در جواب این قسمت از سؤال (مگر شریعت یکی نیست و مگر احکام آن مشخص نیست) باید گفت: پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ الْحَلَالَ بَيْنٌ وَإِنَّ الْحَرَامَ بَيْنٌ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ فَقَدْ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ

وَقَعَ فِي الْحَرَامِ...» [البخاری فی الایمان، باب من استبرأ لدينه رقم (۵۲) و مسلم فی المساقاة، باب اخذ الحلال و ترك الشبهات، رقم (۱۵۹۹)]. «به راستی که حلال مشخص است و حرام نیز مشخص است، - یعنی هر امری در شرع حُکمش مشخص است - اما در بین این دو امرِ مشخص (برای همه مردم)، اموری هستند که مشتبه هستند و - مردم عادی در شناخت آن دچار اشتباه می‌شوند - و بسیاری از مردم حکم آن‌ها را نمی‌دانند، پس هر کس خود را از افتادن در شبهات حفظ نمود، دین و آبروی خویش را محفوظ داشته و کسی که در شبهات افتاد، همانند آن است که در حرامی افتاده باشد...».

پس طبق فرموده پیامبرمان ﷺ حلال و حرام (و احکام شرع) مشخص هستند و هیچ امری از امور دین نیست که برای ما در آن از جانب خداوند ﷻ و پیامبر ﷺ تبیین صورت نگرفته باشد؛ و حلال و حرام از جانب شارع مشخص بوده و توفیقی می‌باشند. یعنی هرآنچه که خداوند ﷻ و پیامبر اکرم ﷺ در مورد آن حکم داده‌اند، همانطور بوده و تغییر ناپذیر است و کس دیگری نمی‌تواند امری را از جانب خود حلال یا حرام قرار دهد، بلکه این امر بر حکم خداوند ﷻ و پیامبر ﷺ متوقف است. پس تمام آنچه که از امور مربوط به زندگی و عبودیت‌مان لازم داشته باشیم در قرآن و سنت به آن اشاره شده است و خداوند ﷻ خطاب به ما فرموده‌اند که در هر موضوعی که اختلاف و نزاع نمودید به کتاب خداوند و سنت پیامبر ﷺ رجوع کنید، در آنجا رفع اختلاف موجود است. خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹].

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا (قرآن) و پیغمبر (سنت) برگردانید.».

ابن القیم رحمته در این باره می‌فرماید: «ردّ اختلاف و تنازع به نزد خدا و رسولش دلیل بر این است که تمامی احکام در کتاب و سنت موجود می‌باشند، زیرا لفظ «فیشیء» به صورت نکره در سیاق شرط است، که همه آن چیزهایی که مؤمنان در آن نزاع و اختلاف دارند را شامل می‌شود - ریزو درشت آن و نهان و آشکار آن - و اگر این حکم در کتاب الله و نزد رسولش صلی الله علیه و آله نبود و اگر این دو برای قطع نزاع کافی نبودند، خداوند عز و جل امر به ردّ و برگرداندن آن نزاع و اختلاف به نزد کتاب الله و رسول صلی الله علیه و آله نمی‌نمود، پس از امور محال و ممتنع است که خداوند عز و جل امر به بردن نزاع و اختلاف به نزد چیزی دهد که فیصله و خاتمه دادن به این نزاع در نزد آن وجود نداشته باشد» [إعلام الموقعین لابن القیم ص ۴۹]

پس هرآمری که در آن اختلاف ایجاد می‌شود مرّد و مرجع آن کتاب و سنت شریف نبوی است، حال ممکن است کسانی ردّ نزاع به نزد کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نمایند و فیصله نزاع را در آن نیابند. این چنین کسانی نباید این‌گونه فکر نمایند که این امور در قرآن و سنت نیست و روشن نگشته است؛ بلکه روشن گشته! ما تبیین حکم کسی یا کسانی را می‌طلبد که اهل این امر باشند و از کتاب و سنت فیصله نزاع را استخراج نمایند. پس باید به نزد اهل آن برویم همان‌گونه که خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ [النساء: ۸۳].

«اگر سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند، تنها کسانی از این خبر اطلاع می‌یافتند که اهل حل و عقد هستند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند».

﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷].

«از (اهل علم) و آشنایان به کتاب‌های آسمانی بپرسید اگر این را نمی‌دانید».

پس باید آن را به نزد علمای اهل ذکر (قرآن و حدیث) ببریم تا برای ما استنباط و استخراج نموده و خاتمه و فیصله نزاع دهند. برادران فهمیدیم تمامی احکام - در کتاب و سنت - مشخص است، اینک به این سؤال می‌پردازیم که: علت این اختلافات در کتب علماء و فتاوی آن‌ها چیست؟ و چرا برخی امری را حرام و برخی حلال و... می‌دانند؟

اسباب اختلاف آراء علماء

گفتیم که علت و اسباب این اختلاف متعدد می‌باشند از جمله:

گاهی سبب اختلاف در یک موضوع (در مورد حکم آن) به این دلیل است که نصّ روایتی که در این مورد نقل شده، روایتی خفی است و مشهور نیست و تعداد اندکی از مردم (راویان) آن را روایت نموده‌اند - و این احتمال وجود دارد که تا مدتی این حدیث در منطقه‌ای محدود و متوقف بوده - در نتیجه نصّ به جمیع علماء در جمیع مناطق نرسیده است. در این حالت آن‌هایی که نصّ را دریافته‌اند، حکمی برطبق نصّ می‌دهند و آن‌هایی که روایت به آن‌ها نرسیده حکمی می‌دهند که ممکن است مخالف حکم نصّ باشد، در نتیجه آراء متفاوت می‌شود.

یا این که ممکن است گاهی در موردی خاص، دو نصّ نقل گشته باشد که یکی از آن‌ها به حلال بودن آن مورد و دیگری بر حرام بودن آن دلالت دارد، پس به طائفه‌ای از اهل علم یکی از دو نصّ و به طائفه دیگر نصّ دیگر رسیده، در نتیجه هر کدام براساس روایتی که به آن‌ها رسیده حکم می‌دهند و در نتیجه اختلاف حاصل می‌شود.

یا این که دو حدیث متفاوت در یک موضوع روایت شده و هردو نص به جمیع علماء رسیده اما تاریخ آن‌ها و اینکه کدام یک قبل از دیگری اتفاق افتاده به آن‌ها نرسیده است تا از روی آن نسخ و منسوخ را تشخیص دهند و حکم صادر کنند، در نتیجه به خاطر عدم شناخت نسخ و منسوخ، گروهی در صادر نمودن حکم توقف نموده و گروهی براساس برداشت خود حکمی صادر می‌کنند.

یا این که سبب اختلاف در یک موضوع این است که در آن مورد نصصریحی وجود ندارد و فقط از نصوص عام یا مفهوم نصوص یا قیاس بر نصوص، حکم آن گرفته می‌شود. در نتیجه افهام علماء در این مورد مختلف است و احکام صادره آن‌ها متفاوت می‌باشد.

یا این که اختلاف به این بر می‌گردد که در آن مسأله یک «فعل نهی» یا «فعل امر» وارد شده است، و در این حالت علماء اختلاف پیدا می‌کنند. جمعی «امر» را بر وجوب و جمعی بر مندوب (مستحب) حمل می‌کنند و جمعی «نهی» را بر تحریم و جمعی از علماء بر تنزیه (مکروه) حمل می‌کنند، که در نتیجه اختلاف در احکام صادره حاصل می‌شود.

أسباب اختلاف بسیار بیش از آنچه است که بیان گردید، اما نکته مهم این است که با وجود همه این موارد همواره در میان علماء، کسانی هستند که قول و حکم صادره‌شان موافق حق است. در این حالت می‌توان گفت غیر از این گروه، بقیه علماء از کسانی هستند که امر بر آن‌ها مشتبه بوده و در این باره علم (معرفت حق) ندارند و در این امر عالم نیستند و فقط آن گروه از علماء که قول‌شان موافق حق است در این مورد عالم محسوب می‌شوند. پس هیچ‌گاه و در هیچ زمان چنین چیزی حاصل نمی‌شود که حق از بین برود و اُمت بر باطل جمع شود، بلکه همواره گروهی هستند که آن‌ها حق بوده و غیر این‌ها بر حق نیستند و اُمت هیچ‌گاه بر ضلالت جمع نمی‌شود.

«لا تجتمع هذه الامة على الضلالة»^(۱). «این امت هیچ‌گاه بر ضلالت اتفاق نمی‌کنند (و گروهی خواهند بود که بر حق باشند)».

پس هیچ‌گاه، هیچ حکمی از احکام اسلام و هیچ امر حقی وجود ندارد مگر این که در میان امت کسانی هستند که رأی‌شان در آن صحیح بوده و به حق اصابت نموده باشد و همواره تعدادی هستند که به این مسائل عالم هستند. به همین دلیل است که پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «لا يعلمهن كثير من الناس» که دلالت دارد بر این که برخی هستند که به آن امور علم دارند و آن امور در نزد آن‌ها مشتبه نیست، زیرا پیامبر ﷺ نفرموده‌اند تمامی مردم بر آن بی‌آگاهند. بلکه فرموده‌اند که بسیاری از مردم به آن علم ندارند، یعنی کسانی بدان عالمند. پس حکم هیچ امری در اصل خود مشتبه و چند پهلو نیست بلکه کاملاً روشن و حق است و برای کسانی که عالم به حقیقت آن نیستند، مشتبه و چند پهلو جلوه‌گر می‌شود.

همواره حق موجود و آشکار است

همواره در امت اسلام تا زمانی که امر الهی (قیامت) تحقق پذیرد «یأتی أمر الله»، رهروانی هستند که راه حق را می‌پیمایند و حاملانی هستند که لوای حق را حمل می‌کنند و داعیانی هستند که دعوت به حق می‌کنند و مقاتلانی هستند که بر سر حق قتال می‌کنند و در کل، این‌ها طائفه‌ای هستند که اهل حق می‌باشند و حق با آن‌ها در میان مردم و جوامع ظاهر و آشکار است تا کسانی باشند که فرموده الهی را به جای آورده باشند که می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ

الرَّسُولَ عَلَيْكُمْ شَهِدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بی گمان شما را ملت میانه روی کرده ایم تا گواہانی بر مردم باشید و پیغمبر بر شما گواہ باشد».

تا امروز با اعمال و گفتارشان که پیرو حق است به مردم و انسان‌ها نشان دهند که حق موجود است و علاوه بر آن حق عملی است و ما کسانی هستیم که برحق و اهل حق هستیم «علی صراط مستقیم»، تا به این ترتیب در روز قیامت شاهدانی علیه کسانی باشند که در درگاه الهی این ادعاء را دارند که خداوند اما حق را نمی‌شناختیم و کسی را نمی‌دیدیم که برحق باشد و به همراه حق باشد و حق بگوید و براساس حق عمل کند، آنجاست که خداوند ﷻ که دارای حجت قاطع است «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» به این اهل حق احتجاج می‌کند. (خداوند من و شما را جزء آن‌ها قرار دهد، آمین یا ارحم الراحمین). پس حق موجود است و گروه حق وجود دارند و مخفی نیستند بلکه همان گونه که پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: همواره طائفه‌ای صاحب عزت و قدرت (حجت) و ظاهر بر مردم وجود دارد که اهل آن برحق هستند و بر سر حق با اهل باطل قتال می‌کنند و غالب و چیره هستند همانطور که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«لا تَزَالُ عِصَابَةُ^(۱) مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ^(۲)، عَلِي الْحَقِّ مَنْصُورُونَ^(۳)، يَقَاتِلُونَ عَلِي الْحَقِّ عَلِي أَمْرَالله» لَا يَضُرُّهُمْ مِنْ خَالَفَهُمْ «خَدَلَهُمْ» حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللهِ «حَتَّى

۱- طائفه، اقوام، ناس.

۲- آشکارند، پیروزند.

۳- چون آن‌ها برحق هستند ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ و نیز چون آن‌ها طائفه منصوره (یاری داده شده) از طرف خداوند ﷻ هستند.

تأتيهم الساعة، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، حَتَّى يُقَاتِلَ آخِرَهُمُ الدَّجَالُ»
وهم على ذلك «كذلك».[حدیث متواتر رواه الجماعة]

پس ای برادرگرامی همواره و در ره زمان گروهی هستند که حامل لوای حق هستند و ظاهر و آشکار و غالب و صاحب حجت قاطع (کتاب و سنت) هستند و بر سر حاکمیت حق قتال می‌نمایند تا زمانی که ﴿...لَا تَكُونَنَّ فِتْنَةً وَيَكُونَنَّ الَّذِينَ لِلَّهِ﴾ و این طور نیست که گفته شود در زمان پیامبر ﷺ گروهی بوده‌اند که حق را آشکار کنند و مردم حق و باطل را بشناسند و اکنون چنین کسانی وجود ندارند که حق را آشکار کنند، بلکه در هر زمانی از زمان‌ها حق پیدا و گروه خاص خویش را دارد و همواره با باطل در جدال است.

سنت الهی ﴿فَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾
[فاطر: ۴۳].

«هرگز دگرگونی و تبدیلی در شیوه رفتار خدا (در معامله با ملت‌ها) نخواهی یافت، و هرگز نخواهی دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد».

شبهه: اجتهاد مُصیب و مُخْطِئ

هم اکنون ممکن است که این شبهه مطرح شود که آن علمائی که در امور مشتبه حکم داده‌اند، اجتهاد نموده‌اند و قول همه آن‌ها با وجود اختلاف با هم (چون از اجتهاد و فهم خاص هر نفر نشأت گرفته است) صحیح است! و یا این که گفته شود فهم از قرآن و سنت متفاوت است (که هیچ شکی در این مطلب نیست) و هرکس و هر گروهی از روی فهم و اجتهاد خویش حکم داده و فهم نموده و به این دلیل رأی آن‌ها صحیح بوده و برحق هستند و همگی تفسیر و فهم صحیح نموده‌اند و گفته شود که نمی‌توان به آن‌ها گفت که فهم و تفسیر شما باطل است و صحیح نیست و این که نباید به آن‌ها گفته شود به فهم صحیح و به حق روی آورید و آن‌ها ملزم به پیروی از فهم و تفسیر دیگری (اگرچه صحیح باشد) نیستند، به حجت این که آن‌ها اجتهاد نموده‌اند و فهم خاص خود را دارند پس عتابی بر آن‌ها نیست.....!!! و در این مورد به احادیث و رخدادهای اجتهاد صحابه کرام ﷺ استدلال شود.....!؟

جواب شبهه:

در جواب این شبهه می‌گوییم: همواره حق یکی است و غیر آن دیگر حقی نیست و نمی‌توان گفت که دو حق وجود دارد، زیرا خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس: ۳۲].

«آیا سوای حق جز گمراهی چیز دیگری هست».

یعنی غیر از «الحق» - که به صورت معرفه آمده و مشهور و معروف و شناخته شده است - هیچ چیزی جز باطل نیست و حق دیگری وجود ندارد و هرچه هست باطل و ضلالت است. همواره حق یکی است (یک فرقه، یک

جماعت) حق کامل است؛ ممکن است غیر این حق کامل، افراد، فرقه یا جماعت‌هایی باشند که جزءهایی از حق را با خود یدک بکشند اما در کل حق نیستند. شما را به حدیث فرقه ناجیه^(۱) سفارش می‌دهم؛

در مورد این حدیث امام شاطبی رحمته می‌فرماید: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده‌اند: «كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً»، به راستی که ایشان - پیامبر صلی الله علیه و آله - با نَصّ (کلام قطعی) خویش بیان فرموده‌اند که الحق (حق) واحد است و مختلف نیست و غیر آن حق نیست زیرا اگر که حق - نیز همچون باطل - دارای فرقه‌هایی بود، پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌فرمود: «إِلَّا وَاحِدَةً» و نیز به این دلیل حق واحد است که شریعت مطلقاً اختلاف (و تفرقه) را نفی کرده و جایی برای ایجاد اختلاف قرار نداده است و اختلاف در شریعت منفی است زیرا همان‌گونه که در آیه ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹] روشن است، شریعت حاکم بین دو نفر است که اختلاف نموده‌اند، تا به اختلاف آن‌ها خاتمه دهد و اگر شریعت مقتضی و درخواست کننده اختلاف بود - و به آن راضی بود - دیگر ردّ تنازع به آن برای فیصله دادن اختلاف معنایی نداشت. فرموده پروردگار عَلَيْكُمْ ﴿فِي شَيْءٍ﴾ نکره در سیاق شرط است

۱ - حدیث فرقه ناجیه: عن معاوية رضی الله عنه: قال: قال رسول الله: «ألا إن من قبلكم من أهل الكتاب افترقوا على ثنتين وسبعين ملته، وإن هذه الملة ستفرق على ثلاث وسبعين، ثنتان وسبعون في النار، واحدة في الجنة وهي الجماعة» [رواه ابوداود، وابن ابی العاصم فی السنة وصححه ألبانی وفی روایة عند ترمذی (ما أنا علیه اليوم وأصحابی)] «آگاه باشید که اهل کتاب پیش از شما به ۷۲ فرقه تقسیم شدند، و این ملت نیز (امت اسلام) به ۷۳ فرقه تقسیم می‌شود که ۷۲ فرقه آن در جهنم فقط یک فرقه در بهشت است و آن فرقه «جماعت» است - و در روایت ترمذی؛ این‌گونه آمده است که آن فرقه، فرقه‌ای است که پیرو آنچه است که من واصحابم امروز بر آن هستیم» .

که صیغه‌ای از صیغه‌های عموم می‌باشد و تمامی منازعات را به عموم شامل می‌شود و در برمی‌گیرد، پس ردّ اختلافات به نزد کتاب و سنت برای فیصله اختلاف به این دلیل است که حق واحد و یکی است و جایی و راهی نیست که اهل حق چند فرقه (چند حق) باشند.

و خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

که این آیه نصّی است در مورد آنچه که ما درآئیم، و به راستی که راه حق یکی است و مقتضی اختلاف و افتراق نیست، به خلاف راه‌های مختلف. ا.ه.^(۱).

پس همواره حق و نور و فهم صحیح واحد است و غیر آن باطل و ظلمات و متعدد است. حال برخی فرقه‌ها ایجاد شده‌اند که قائل به تعدّد حق هستند، که یکی از این فریق، فرقه‌ای به نام التوفیقیه - یا الموافقیه - می‌باشد که می‌گوید حق متعدّد است، مثلاً می‌گویند: اگر به فرض امام أبوحنیفه رحمته راجع به امری بگوید: جایز (حلال) است و امام شافعی رحمته مخالف او را می‌گوید - یعنی حرام -؛ هردوی این رأی‌ها صحیح و هردو حق بوده و هیچ‌کدام خطاء نیست، [این فرقه، فرقه‌ای خیالی نیست، بلکه حتی این قول، قول جماعتی از علماء از جمله ابوحامد غزالی - رحمه الله و عفا عنه - است و قول برخی از فریق کلامی است، که گفته‌اند هردوی آن‌ها مصیب هستند (یعنی اجتهادشان اصابت به حق کرده و صحیح است).

و گفته‌اند که «كُلُّ مَجْتَهِدٍ مُصِيبٌ». «هرکس که اجتهاد نمود در هر صورت به حق اصابت نموده و حق را گفته است» که این رأی کاملاً اشتباه و خطاء

است و سبب اصلی این خطاء به مختلط نمودن بین امر شرعی و امر کونی با هم بر می‌گردد.

«امر شرعی»؛ امری است که مربوط به اراده انسان است «که تکلیف بر آن اراده وجود دارد و جزاء و عقاب بر آن صورت می‌پذیرد». «و امر کونی»؛ مربوط به پدید آمدن حقیقت شیء (یعنی پدید آمدن خواست اراده) است. که هرگاه این دو امر مثلاً در مورد اجتهاد برای یافتن حق، موافق هم شدند و امر شرعی که تلاش برای یافتن حق و امر کونی که رسیدن به حق و یافتن آن است، هر دو حاصل شدند، در اینجا فرد مجتهد مُصیب است و دو اجر دارد؛ یکی اجر اجتهادش و اجر دیگر برای اصابت (صحیح بودن) رأی اجتهادش.

مثالی ذکر کنیم: (توجه شود که اراده در اینجا به معنای نیت نیست تا گفته شود که به نیت گناهی تعلق نمی‌گیرد، بلکه به معنای عزم (نیت قاطع و تصمیم قاطعی) است که به میدان عمل کشیده شده است).

مثلاً امر شرعی، در مورد کسی که اراده نوشیدن خمر (شراب) را دارد این است که در نزد خداوند آثم و گناه‌کار شناخته می‌شود، و امر کونی آن، این است که خمر بنوشد، اگر خمر نوشید، مست می‌شود، حال مثلاً کسی خواسته که آب بنوشد، به همین منظور لیوانی را که محتوی مایعی است برداشته و مایع داخل آنرا - به خیال این که آب است - سر می‌کشد - در حالی که آن مایع خمر است - این فرد مست می‌شود، اما آیا او گنه‌کار محسوب می‌شود؟ خیر، زیرا او اراده نوشیدن خمر ننموده تا امر شرعی که گنه‌کار شدن به خاطر اراده نوشیدن خمر است به او تحقق گیرد، اما آیا همین که بگوییم او گنه‌کار نیست، می‌توان گفت که تشنگی او نیز رفع شده و مست نیست؟ خیر، زیرا امر کونی مبنی بر مقق شدن خواست اراده که عبارت بود از رفع تشنگی (با نوشیدن آب)، حاصل نگشته است.

مثالی دیگر: شخصی دوست ندارد به قرائت قرآن گوش فرا دهد، اما با‌اجبار و غیر اختیاری قرآن به گوش او خوانده می‌شود آیا در این مورد می‌توان گفت که امر شرعی (که عبارت است از اینکه هرکس اراده استماع قرآن نماید، مأجور است) رخ داده است؟ خیر، حال فرقی ندارد که امرکونی (که استماع قرآن است) هم به جا آمده باشد یا نه.

در مورد اجتهاد نیز کسی که می‌خواهد به حقیقت حکم امری پی برده و به آن فتوا دهد، به اجتهاد و تلاش برای یافتن حق می‌پردازد و به امری می‌رسد که به گمان خویش حق است (اما در واقع باطل است) و به آن فتوا می‌دهد، در این حالت امر شرعی که اجتهاد و تلاش برای یافتن حق است، صورت پذیرفته پس اجر الهی مربوط به اجتهاد برمجتهد واقع شده است، اما امرکونی که یافتن حق و حقیقت شیء بود، رُخ نداده است و مجتهد رأیش به حق اصابت ننموده است پس در این حالت امر شرعی با امرکونی مخالف بوده است به این معنی که مجتهد مصیب نیست، اما مأجور است و مأجور بودن او به این معنی نیست که اجتهادش صحیح (و مصیب) است بلکه به این معنی است که مأزور (گنهکار) نیست.

إمام ابن رجب حنبلی رحمته در شرح حدیث «الحلال بین والحرام بین»^(۱) می‌فرماید: «کلام پیامبر صلی الله علیه و آله - در حدیث حلال و حرام - دلالت دارد بر این که، بعضی از مردم به این مشتبهات علم دارند و از حکم واقعی آنها آگاهند و بعضی (بسیاری) از مردم به آنها علم ندارند، پس کسانی که به این امور علم ندارند دو گروه می‌باشند:

۱- کسی که به دلیل مشتبه بودن این امور بر او، در حکم نمودن آنها توقف نموده است.

۲- کسی که به گمان خویش به اصل حکم آن‌ها عالم است و حکم داده و در مورد این امور، اعتقادی برخلاف آنچه که آن امور در اصل و حقیقت خود برآیند، دارد (یعنی اگر در اصل حرام است، او حکم به حلال بودن آن‌ها داده و به حلال بودن آن معتقد است). کلام پیامبر ﷺ دلالت دارد بر این که این دو گروه در مورد مشتبهات علم ندارند و غیر آن‌ها، در این مورد و به حکم آن امور عالم بوده و این امور را دقیقاً همانند اصل‌شان می‌شناسند (حلال یا حرام).

و این از ظاهرترین و آشکارترین دلائلی است بر این که، در مسائل حلال و حرامی که نزد کثیری از مردم مشتبه هستند، مجتهد مصیب در نزد خداوند ﷻ واحد (و یکی) است و غیر او به این امور عالم نیست، به معنی این که او غیر مُصِیب (مُخْطِئ) است و رأیش موافق حکم خداوند ﷻ در مورد اصل آن چیز نیست، اگرچه در این مورد (در مورد رأیش) اعتقادی داشته باشد که مستند به شبهه‌ای باشد که آن را دلیل بر اعتقادش بیندارد و چنین کسی به خاطر اجتهادش مأجور است و خطایش به خاطر غیر عمدی بودن مغفور له است»^(۱).

پس: می‌دانیم که اجتهادات و افهام فرق دارند و متفاوتند، اما همواره باید دانست که حق و صحیح در میان آن‌ها فقط یکی است که در صورت آگاهی باید تابع و دنباله‌رو آن شد و فهم و رأی غیر آن اگر براساس اجتهاد باشد (گرچه مصیب نباشد) صاحب آن در نزد خداوند ﷻ گناه‌کار به حساب نمی‌آید اما اگر حق برای او روشن شد و با این وجود باز هم تابع اجتهاد باطل (خود یا دیگران) بود، در این حالت چنین شخصی آثم و گناه‌کار شناخته شده زیرا تابع هوی و هوس شده نه تابع حق و چنین کسی از

«غاوین» به شمار می‌آید (الغی = یعنی شناخت حق، اما مُتَّبِعِ باطل شدن) و از زمره مغضوب علیهم می‌باشد و این چنین شخصی دچار شرک اصغر گشته است^(۱).

از اینجاست که تفاوت بین علمائی که در زمان‌های پیشین در مورد مطالبی اجتهاد نموده اما اجتهادشان خطا بوده، و بین کسانی که امروزه (بعد از تبیین حق) به اجتهادات آن علماء احتجاج می‌کنند و از قبول حق سرباز می‌زنند آشکار می‌شود. تفاوت بین این دو گروه این است که گروه اول در نزد پروردگار ﷻ صاحب اجر هستند اما گروه دوم دچار نوعی شرک اصغر گشته‌اند. «لا حول ولا قوة إلا بالله».

۱- همانطور که امام ابن تیمیه رحمته الله در کتاب الإیمان ص ۵۸ این موضوع را بیان نموده و به آن تصریح نموده است.

«احکام ذبائح»

ذبائح اهل کتاب

شبهه:

أما نکته بعدی از شبهات برادرمان این که در مورد حلال بودن ذبح اهل کتاب نصّ شرعی وارد شده است أما در مورد حرام بودن ذبائح غیر آن‌ها (از کفار و مشرکین) در قرآن و سنت چیزی بیان نگردیده است؟!

جواب شبهه:

برای جواب این سؤال، بهتر می‌دانم که ابتدا در مورد عمل ذبح و تعریف آن در شریعت مطهر اسلام و چگونگی آن مطالبی را بیان نمایم:

لغت «کشتن» در زبان عربی «التذکيه» یا «الذبح» گفته می‌شود که برای عمل گرفتن جان حیوان (حلال گوشت) و حلال نمودن آن برای خوردن به کار می‌رود و در لغت به معنای «تمام» و «کامل» استعمال می‌گردد. مثلاً اگر گفته می‌شود ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ یعنی «إِلَّا مَا ذَبَحْتُمُوهُ عَلَى التَّمَامِ» یعنی مگر آنچه که به تمامی و کامل آن را ذبح نموده‌اید و لفظ (الذکاة) که برای سر بریدن حیوان به کار می‌رود، از ریشه تذکيه (پاک کردن از خباثت و نجاست و پلیدی) می‌آید و این معنا را می‌رساند که حیوان سربریده شده را از نجس بودن پاک می‌کند و گوشتش را حلال می‌نماید، زیرا آن خون نجسی که در حیوان است به دلیل سربریدن (ذکاة یا ذبح) از آن خارج می‌شود و پاک می‌گردد. در اصطلاح شرعی تعریف ذکاة این‌گونه است که:

«هي عبارة عن انهار الدم وفري الأوداج في المذبوح والنحر في المنحور والعرفي غير المقدور مقروناً بالقصد لله ﷻ».

«ذکاء (سربریدن) عبارتست از ریختن خون حیوان و بریدن (پاره کردن) رگ‌هایی که خون را از قلب آورده و به آن برمی‌گرداند، که برای حیواناتی که گردن آن‌ها کوتاه است (گاو، گوسفند) آن را «ذبح»، برای حیواناتی که گردن آن‌ها دراز است (شتر و مانند آن) آن را «نحر» و برای حیواناتی که مقدور نیستند و نمی‌توانیم که آن‌ها را بگیریم و ذبح کنیم (یعنی در دسترس و تحت قدرت و تسلط ما نیستند) «عقر» می‌نامند - زدن با تیریا هر چیزی مانند آن - که البته باید تمامی این‌ها به همراه نیت ذکاء برای خداوند ﷻ باشد.

شروط ذبح شرعی

برای هر ذبح شرعی باید شروط زیر موجود باشد:

۱- شروط مربوط به ذابح (فرد ذبح‌کننده):

اول: باید ذابح مسلمان، یا اهل کتاب (یهودی و مسیحی) باشد.
دوم: ذابح باید عاقل باشد یعنی ذبیحه مجنون (دیوانه) و فرد مست شده و بچه‌ای که بسیار کوچک است و قدرت تشخیص ندارد، حلال نیست^(۱).

۲- آلت (وسیله ذبح):

یعنی آن چیزی که به وسیله آن حیوان سربریده می‌شود، مانند چاقو، خنجر یا هر وسیله‌ای دیگر که تیز و برنده باشد (به غیر از دندان و ناخن).

۳- محل ذبح:

منظور از این شرط مشخص کردن جایی از حیوان است که به منظور ذبح و حلال کردن آن، بریده می‌شود که بریدن و پاره کردن این محل (که گردن است) لازم است با بریدن سه چیز صورت گیرد:

۱- المغنی لابن قدامه ج ۱۱ ص ۵.

اول: بریدن مجرای مری که محل پایین رفتن غذا از گردن است.
دوم: بریدن حلقوم که مجرای تنفس است.
سوم: بریدن الودجین که دو رگ بزرگ خون رساننده به گردن هستند که به قلب متصل می‌باشند.

۴- ذکرنام خداوند ﷻ بر حیوان در هنگام ذبح نمودن (یعنی گفتن بسم الله، الله اکبر)

اما مسأله ذبائح اهل کتاب:

باید بیان نماییم که مسأله حلال بودن ذبائح اهل کتاب (یهود و نصاری) موضوعی است که براساس کتاب و سنت و إجماع علماء امت ثابت شده است به دلیل آیهی کریمه‌ی:

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الْطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلْلٌ لَهُمْ﴾ [المائدة: ۵].

«امروز هر چه پاکیزه است برای شما حلال شد و طعام اهل کتاب (ذبائح آنها) برای شما و طعام شما برای آنها حلال است».

که در این آیه به إجماع علماء منظور از طعام اهل کتاب، ذبائح آنها می‌باشد^(۱).

نکته: (و بی‌گمان مشخص است که منظور از ذبائح اهل کتاب، آن گوشت‌هایی است که در شریعت اهل کتاب (انجیل و تورات) حلال بوده غیر آنچه که در شریعت ما حرام اعلام شده مانند: خوک (خنزیر) و مُردار و...).

إمام نووی رحمته در «المجموع» می‌فرماید:

«ذبيحة أهل الكتاب حلال سواء ذكروا اسم الله أم لا، لظاهر القرآن العزيز»^(۱).

۱- رجوع شود به تفسیر این آیه نزد ابن کثیر رحمته.

یعنی، «ذبیحةً أهل کتاب برای ما حلال است و یکسان است که نام خداوند را بر آن آورده باشند یا خیر، به دلیل ظاهر قرآن عزیز که آن را بدون قید برای ما حلال دانسته است».

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمته اللہ علیہ می‌فرماید:

«إِنَّهُ قَدْ ثَبَّتَ حِلَّ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ، بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ»^(۲).

یعنی، «به راستی که حلال بودن طعام (ذبائح) اهل کتاب، براساس کتاب و سنت و اجماع ثابت شده است».

پس این حکم روشن است اما لازم است که این نکته را متذکر شویم که با وجود این که علماء برحلال بودن ذبیحة اهل کتاب اجماع دارند، همچنین بر این قضیه هم اجماع دارند که ذبائح اهل کتاب به شرطی حلال است که به نحوی ذبح شده باشد که در شرع اسلام مرسوم است. هم چنان که امام ابوبکر ابن عربی رحمته اللہ علیہ می‌فرماید:

«أَجْمَعَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّ ذَبَائِحَ أَهْلِ الْكِتَابِ لَا تَحِلُّ إِلَّا إِذَا ذَكَّيْتُ الطَّرِيقَةَ الَّتِي

تَمَّ بِهَا الذِّكَاةُ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ وَذَلِكَ بِقَطْعِ الْوُدَجِينَ وَالْحَلْقُومِ وَالْمَرِيِّ»^(۳).

یعنی علماء اجماع دارند بر این که ذبیحة اهل کتاب (یهود و نصاری) حلال نیست مگر بر طبق طریقی باشد که شریعت مطهر اسلام قرارداده است که این طریق ذبح عبارتست از قطع و بریدن دو رگ بزرگ گردن (الودجین) و حلقوم و مری.

۱- المجموع النووی ج ۹ ص ۸۰.

۲- فتاوی ج ۳۵ ص ۲۱۶.

۳- مجلة البيان ۱۰- ۱۱.

و بدانیم که:

اگر کسی با گوش خود شنید که اهل کتابی نام غیر خداوند ﷻ را بر ذبیحه‌اش می‌آورد، حکم آن ذبیحه در نزد عده‌ای از علماء صحابه همچون عایشه، ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنہم و تابعینی مانند طاووس رضی الله عنہ و حسن بصری رضی الله عنہ حرام است، به دلیل آیه:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

«از گوشت حیوانی نخورید که نام خداوند بر آن برده نشده است».

﴿وَمَا أَهْلَ بِهِ لِعَيْرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۷۳].

«و آنچه نام غیر خدا بر آن گفته شده باشد (بر شما حرام است)».

هرچند که در نزد گروهی از علماء یکسان است که اهل کتاب نام الله ﷻ را بر ذبیحه ذکر کرده باشند یا نامغیرالله ﷻ این دسته از علماء می‌گویند، طبق عموم آیه ﴿...وَوَطْعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ...﴾ [المائدة: ۵] آن ذبیحه حلال است، اما دلیل و استدلال گروه اول قویتر است، والله تعالی أعلم.

نتیجه:

خلاصه این که ذبیحه اهل کتاب (یهود و نصاری) حلال است با شروط

زیر:

- ۱- آن حیوانی که ذبح می‌کنند در شریعت اسلام حرام نباشد.
- ۲- باید به طریق شرعی ذبح شده باشد.
- ۳- نام غیرالله تعالی بر ذبیحه ذکر نشود.

تحریم ذبائح مشرکین و مرتدین و کفار (غیر اهل کتاب)

و اما مسأله تحریم ذبائح مشرکین (غیر اهل کتاب) و ذبائح کفار و مرتدین و مجوس و... باید عرض نماییم که تحریم ذبائح مشرکین و کفار غیر اهل کتاب با دلائل کتاب و سنت و اجماع اهل علم ثابت می باشد.

خداوند متعال در آیه ۳ سوره مائده می فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفَقَةُ وَالْمَوْفُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾
[المائدة: ۳]^(۱) و می فرماید: ﴿وَوَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ﴾
[المائدة: ۵].

به این معنی که: خداوند متعال ذبائح مسلمین ﴿...إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ و اهل کتاب را برای شما (ایکسانی که ایمان آورده‌اید) حلال نموده است، و مفهوم دو آیه، ذبائح غیر مسلمین و غیر اهل کتاب را از حلال بودن به حرام بودن خارج می کند، بسیاری از اهل علم به این مطلب استدلال نموده‌اند؛ از جمله الشیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن آل شیخ رحمته بعد از استدلال به مفهوم آیه ۵ سوره مائده، برای اثبات تحریم ذبائح کفار و مشرکین (غیر اهل کتاب) می گوید: «.. و اهل علم به این آیه استدلال نموده‌اند، و مفاهیم کلام خداوند تبارک و تعالی و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله حجت‌های شرعی هستند»^(۲).

دکتر عبدالله عزام: در رساله «الذبائح واللحوم المستوردة» می گوید:

۱- مگر آنچه که پاک کنید (ذبحش کنید).

۲- مجموعة الرسائل والمسائل النجدية ج ۳ ص ۳۱۳.

«یکی از شروط ذبح شرعی این است که ذابح مسلمان یا اهل کتاب و عاقل باشد. و اشتراط عقل به این دلیل است که چون ذبح عبادت^(۱) است، پس نیاز به قصد و نیّت دارد و کسی که عاقل نباشد نمی‌تواند قصد و نیت درستی بنماید و این شرط - عاقل بودن - رأی مذهب جمهور علماء از حنفیه و مالکیه و حنبلیه است... تا آنجا که می‌گوید - و ذبیحه مشرک و کافر مرتد و مجوسی و... جایز و حلال نیست. دلیل اشتراط (مسلمان یا کتابی بودن ذابح)، فرموده خداوند ﷻ است که می‌فرماید: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾ [المائدة: ۵] که مقصود از طعام در این آیه، ذبائح اهل کتاب است هم چنان که ابن عباس، أبوامامه، مجاهد، سعید بن جبیر، عطاء، حسن بصری، محکول، ابراهیم النخعی، السدی و مقاتل، این را گفته‌اند و این امری است که علماء بر آن اجماع دارند اما آنچه که از ذبیحه غیرمسلمان یا غیر کتابی باشد، حرام است و علماء این حکم را از مفهوم مخالفة^(۲) (مفهوم صفة) آیه ۵ سوره مائده گرفته‌اند، زیرا قرآن کریم از ذکر

-
- ۱- البته به این دلیل می‌توان گفت ذبح عبادت است که چون خداوند ﷻ، برای ما بیان نموده که به یک شیوه مشخص و شرایط مشخص (از جمله گفتن اسم الله بر سر ذبح) راضی است که حیوانی ذبح شود و به غیر آن شیوه راضی نیست، پس می‌توان گفت که ذبح به شیوه شرعی - که مورد رضایت الله ﷻ است - چون اطاعت از امر الهی است، پس عبادت است «والله أعلم» و این مسأله با نسک (قربانی) متفاوت است.
- ۲- معانی ومدلولات ألفاظ بر دو نوع است یکی آن چیزی است که هنگام ایراد نطق و تلفظ در ذهن شنونده القا شود آن را منطوق گویند و دیگری آنچه که پس از خاتمه تلفظ و حصول سکوت استنباط گردد آن را مفهوم نامند؛ حال مفهوم به دو قسم تقسیم می‌گردد: یکی مفهوم موافق و دیگری مفهوم مخالف که: مفهوم موافق: هرگاه مفهوم با منطوق موافق باشد (مفهوم و منطوق برطبق تعریف بیان شده) و مفهوم مخالف: هرگاه مفهوم، از حیث اثبات یا نفی، مخالف منطوق باشد، به این معنی که اگر

غیرمُسْلِم و کتابی ساکت گشته و تخصیص این دو به ذکر این مطلب دلالت دارد که ذبیحه غیر این دو (مُسْلِم و کتابی) حرام است زیرا سکوت درجایی که حاجت به بیان است، خود نوعی بیان است و اگر که ذبیحه غیرمُسْلِم و کتابی حلال می‌بود، دیگر فائده‌ای در ذکر طعام (ذبائح) اهل کتاب نمی‌بود و می‌دانیم که قرآن کریم منزّه و بری از لغو است». (پایان کلام دکتر عبدالله عزام)

پس همانطور که از شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن آل شیخ رحمته ذکر گردید: مفاهیم کلام خداوند عزّوجلّه و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله حجت‌های (قاطع) شرعی هستند.

برای تأیید این نظریه، کلام چند تن از صحابه کرام رضی الله عنهم را نقل می‌نماییم: سعید بن منصور با سند جید از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت نموده که: «لا تأکلوا من الذبائح إلا ما ذبح المسلمون وأهل الكتاب»^(۱). «از گوشت ذبیحه‌ها نخورید مگر آن‌هایی که مسلمانان یا اهل کتاب ذبح نموده‌اند یعنی غیر آن‌ها، حرام است».

إمام حاکم در «المستدرک» از عکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که: در مورد ذبیحه کسی (مسلمان یا اهل کتاب) که ذبح نموده و فراموش

منطوق یک حکم، اثبات چیزی را برساند، مفهوم آن نفی آن چیز را برساند. شرط تحقق مفهوم مخالف این است که برای تصریح به لفظ مذکور در حکم بجزائفاء حکم از مسکوت، فائده‌ای به نظر نرسد و مفهوم مخالف خود دارای چند قسم است از قبیل: مفهوم صفت، مفهوم علت، مفهوم ظرف، مفهوم حال، مفهوم شرط، مفهوم غایت، مفهوم حصرو... برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتب اصول فقه از جمله الوجیز فی اصول الفقه، دکتر عبدالکریم زیدان مراجعه نمایید. «والله تعالی أعلم».

نموده بسم الله بگوید؛ ابن عباس رضی الله عنهما گفته: «خورده می‌شود (مشکلی ندارد)» و در مورد ذبیحه مجوسی که ذبح نموده و بسم الله هم گفته است، فرموده: «لا تأکل (نخور)». [حاکم گفته که این روایت، صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه ووافقہ الذہبی - انظر کشف القناع ج ۶ ص ۳۰۲].
و عبدالرزاق نیز در مُصَنَّفِش همانند همین روایت را از ابن عباس روایت نموده است.

در مُصَنَّفِ عبدالرزاق^(۱) از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنہ روایت شده که:
«لا تأکل صید کلب المجوسی ولا ما أصاب سهمه».

«از صید سگ شخص مجوسی و آنچه که تیر مجوسی به آن اصابت کرده و آن را کشته است نخور»، همچنین مجاهد رضی الله عنہ نیز همانند قول جابر بن عبدالله رضی الله عنہ را روایت نموده است. همچنین دارقطنی در سنن دارقطنی^(۲) همانند روایت عبدالرزاق از جابر را نقل نموده است.

عبدالرزاق در مُصَنَّفِ^(۳) از قیس بن السکن روایت نموده که ابن مسعود رضی الله عنہ فرمود:

«إنکم نزلتم أرضاً لا یقصب (یذبح) بها المسلمون، إنما هم النبط (أو قال النبط) وفارس، فإذا اشتریتم لحمًا فاسألوا، فإن کان ذبیحة یهودی أو نصرانی فکلوا فإنَّ طعامهم حل لکم»^(۴).

۱- مُصَنَّفِ عبدالرزاق ج ۴ ص ۹۶۴.

۲- سنن دارقطنی ج ۴ ص ۴۹۲.

۳- مُصَنَّفِ عبدالرزاق ج ۴ ص ۷۸۴.

۴- رجال الحدیث رجال الشیخین عدا قیس بن السکن فهو علی شرط مسلم، قال ابن حجر- فی تقریب التذہیب ج ۲ ص ۹۲۱ - هوثقة. (عدا= بجز)

«شما به سرزمینی داخل گشته‌اید که مسلمانان در آن ذبح نمی‌کنند، و فقط اهالی آن فارس‌ها و نبطی‌ها هستند، پس هرگاه گوشتی خریداری نمودید، در مورد آن سؤال پرسید، اگر ذبیحه یهودی یا نصرانی (اهل کتاب) بود، از آن بخورید، زیرا طعام آن‌ها (یعنی ذبائح آن‌ها) برای شما حلال است.» کلام ابن مسعود این مطلب را می‌رساند که ذبائح غیر اهل کتاب (و مسلمانان) حرام است^(۱).

پس حرام بودن ذبیحه غیر (مسلمان و اهل کتاب) برای ما ثابت گردیده است. همچنین علماء برای اثبات تحریم ذبیحه مشرک، غیر مُسَلِّم و غیر کتابی به آیه ۳ سوره مائده: ﴿وَمَا أَهْلَ لَيْعَٰنٍ أَلَّٰهِ بِهِ﴾ [المائدة: ۳] و ﴿وَمَا دُيْحَ عَلَى التُّصْبِ﴾ استدلال نموده‌اند، به این ترتیب که خداوند متعال این دو مورد را عطف بر مَحْرَمَاتِ نموده است پس می‌توان گفت که آیه دلالت بر تحریم ذبیحه مشرکین نموده، زیرا این دو نوع ذبح از افعال آن‌هاست، از علمائی که برای اثبات تحریم ذبیحه مشرکین به این آیه استدلال نموده‌اند؛ ابن رُشد^(۲) و امام کاسانی^(۳) می‌باشند.

أما تحریم ذبیحه و صید مجوسی (زرتشتی)

این مسأله به إجماع صحابه رضی الله عنهم نزدیک است و شکی در این نیست که حکم تحریم ذبیحه مجوسی در میان صحابه رضی الله عنهم مشهور و منتشر بوده است و هیچ فردی از أصحاب را سراغ نداریم که مخالف این حکم بوده باشد.

۱- نبیط: قومی غیر عرب بودند که در بین النهرین سکونت داشتند، و این اسم برای عوام الناس و مردمانی مختلف از ادیان مختلف به کار می‌رود. و الله تعالی اعلم.

۲- در بدایة المجتهد ج ۱ ص ۴۴۹.

۳- در بدائع الصنائع ج ۶ حدیث ۲۷۷۶.

شیخ الإسلام ابن تیمیه: می‌فرماید:

«ذبائح مجوس در نزد جماهیر سلف و خلف حرام است و گفته شده است

که صحابه رضی الله عنهم بر این حکم إجماع داشته‌اند»^(۱) همچنین می‌فرماید:

«در حدیث حسن بن محمد بن حنیفیه فرزند علی بن ابی طالب و غیر

او از تابعین آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد مجوس فرموده‌اند:

«سنوا بهم سنة أهل الكتاب، غیر ناکحی نسائهم ولا آکلی ذبائحهم». «با

آنان همانند اهل کتاب رفتار کنید، غیر از این که از آنان زن نگیرید و از ذبائح

آنها نخورید».

شیخ الإسلام می‌فرماید: بخش دوم این حدیث مرسل^(۲) است، واقوال

پنج تن از اصحاب موافق آن است و در این مورد خلافی از صحابه روایت نشده

است و حدیث مرسل در نزد إمام ابوحنفیه و مالک و احمد (در یکی از دو

روایت اول) - رحمهم الله - حُجَّتْ به شمار می‌آید، و در روایت دیگر از

احمد: حُجَّتْ است هرگاه قول جمهور اهل علم و ظاهر قرآن با آن موافق و

در حدیث مرسل دیگری روایت شده باشد، و این قول شافعی رحمته نیز

می‌باشد.

پس این حدیث - مرسل - به اتفاق علماء حُجَّتْ می‌باشد و نَصَّی در

خصوص و در رابطه با این مسأله است^(۳).

۱- فتاوی ج ۱۲ ص ۳۰۱.

۲- حدیث مرسل، حدیثی است که فرد تابعی از پیامبر روایت نموده و در سند آن صحابه وجود ندارد، این حدیث از اقسام حدیث ضعیف به شمار می‌رود. و الله تعالی أعلم، بخش اول حدیث متفق علیه می‌باشد و صحیح است..

۳- مجموع الفتاوی ج ۳۲ ص ۱۸۹.

پس می‌توان گفت که با نصوص صحیح و به قطعیت ذبیحه مجوسی حرام است و قول به حرام بودن ذبیحه و صید مجوسی به اجماع اهل علم می‌باشد^(۱).

پس ذبیحه مجوسی حرام است و چون مجوس از اهل کتاب نیست پس از کفار و مشرکین به شمار می‌رود، بنابراین می‌توان برای بقیه کفار و مشرکین نیز با قیاس بر مجوس، اعلام نمود که ذبیحه آن‌ها حرام است. (هرچند که نیازی به این قیاس‌نیست چون قبلاً ثابت نمودیم). حال ممکن است که گفته شود مجوس از اهل کتاب است! می‌گوییم و بالله تعالی التوفیق: با استدلال به حدیث صحیح نبوی ثابت می‌شود که مجوس از اهل کتاب نیست: در مسند احمد و سنن ترمذی و مجموع فتاوی ج ۲۳ ص ۷۸۱، این مطلب تصریح شده، هنگام آوردن کلام بر حدیث مشهوری که در مورد قتل فارس (مجوس) و روم که در آن فارس بر روم غالب شد^(۲) و در حدیث آمده که مشرکین مکه از پیروزی فارس بر روم شادی و ابراز خوشحالی نمودند و پیامبر ﷺ فرمود:

«إِنَّهُمْ مِنْ جَنْسِهِمْ لَيْسَ لَهُمْ كِتَابٌ». «آن‌ها (مجوس) از جنس این‌ها (مشرکین مکه) هستند و کتاب آسمانی ندارند».

۱- از کسانی که اجماع بر تحریم ذبائح مجوس و مشرکین و مرتدین را نقل کرده‌اند: امام کاسانی در بدائع الصنائع ج ۶ ص ۲۷۷۶، برهان الدین مرغینانی در الهمدایة مع شرح فتح القدیر ج ۸ ص ۴۰۸، ابن رشد در بدایة المجتهد ج ۱ ص ۴۵۰ - ۴۵۱، ابن قدامه حنبلی در المغنی ج ۱۲ ص ۲۷۷ و ج ۱۳ ص ۲۹۶، امام نووی در شرح المَهْدَب ج ۹ ص ۶۵ و ۶۹، فخرالدین زبیلی در الدرر الكامنة لابن حجر ج ۳ ص ۶۱، شیخ الإسلام ابن تیمیه در مواضعی چند از مجموع فتاوی و محمد بن عبدالوهاب و...

۲- ابتدای سوره الروم نیز به این موضوع دلالت دارد.

پس مجوس از اهل کتاب نیستند و کافر هستند و کفار دیگر هم (به غیر از اهل کتاب)، مانند مجوس ذبائح‌شان حرام است (این هم دلیلی دیگر). پس تحریم ذبیحه مجوسی براساس نص - قرآن، حدیث و روایت صحابه - است و آن گونه نیست که برخی گفته‌اند در مورد آن نصی وجود ندارد. در نتیجه با دلائل قاطع - کتاب، سنت و إجماع علماء - ثابت گردید که ذبائح مشرکین و کفار (غیر از اهل کتاب) حرام می‌باشد.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

«حکم ذبائح مسلمان مستورالحال و فرد مجهول الحال»

مسأله‌ای که باقی می‌ماند و مسأله اصلی است، در مورد حکم ذبائح فرقی مبتدعه و فرقه‌ها و افرادی است که منتسب به اسلام هستند، همچون روافض و... که آیا حکم کلی در مورد یک فرقه به اعیان آن نیز تعلق می‌گیرد؟ و در کل حکم ذبیحه مسلمان مستورالحال و افراد مجهول الحال چیست؟

برای پاسخگویی به این سؤال لازم است ابتدا چند اصطلاح را بیان نموده و تعریف کنیم و سپس از این راه به جواب سؤال نیز خواهیم رسید، این شاءالله تعالی.

باید بدانیم که علماء امت از سلف و خلف، سرزمین‌ها را بر اساس سلطه و قدرت حاکم بر آن‌ها به دو بخش تقسیم نموده‌اند: دارالاسلام و دارالکفر. این امر به اجماع علماء ثابت است^(۱) و این دو را این‌گونه تعریف نموده‌اند که:

دارالاسلام:

سرزمینی است که تحت امر و سلطه و حکم مسلمانان باشد، یعنی حاکم آن مسلمان و احکام آن احکام اسلام باشند.

دارالکفر:

سرزمینی است که تحت امر و سلطه و حکم کفار باشد.

اقوال علماء در مورد حکم دادن به دارالکفر یا دارالاسلام بودن یک سرزمین به دو امر وابسته است:

۱- در آن (سرزمین) قوه و غلبه (حکومت) به دست چه کسی است؟ مسلمان یا کافر.

۲- نوع احکام اجرا شونده در آن سرزمین چگونه است.

پس اگر سرزمینی که در آن حاکم و صاحب قدرت و سلطه مسلمان باشد و احکام اسلام در آن جاری باشد، این سرزمین دارالاسلام است، در غیر این صورت دارالکفر محسوب می‌شود، و حکمدار هیچ‌گونه ربطی به این‌که اکثریت اهل آن سرزمین مسلمان باشند یا خیر، یا اینکه، شعائر اسلامی در آنجا ظاهر بوده و اجرا شوند، ندارد، بلکه به آن دو مورد که ذکر شد بستگی دارد^(۱).

با تعریفی که از دارالکفر و دارالاسلام شده‌است پی می‌بریم که تقریباً در حال حاضر دارالاسلامی بر روی زمین موجود نیست، و تماماً دارالکفر است، یعنی کلاً حکامی طواغیت و کافر یا مرتد بر سرزمین‌ها حکم می‌کنند و احکامی غیر احکام شریعت اسلام حاکم است.

اما مسأله اصلی و آنچه که ما در آن هستیم، مسأله دارالکفر است. در سرزمینی که دارالکفر است افراد این جامعه به طور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- کسی که ظاهرش کفر است اعم از کافر اصلی یا مرتد.

۲- کسی که ظاهرش اسلام است، چنین کسی حکمش اسلام است و چنین کسی را «مسلمان مستور الحال» می‌نامند، پس مسلمان مستور الحال کسی است که علامتی از علامات اسلام - مانند نماز،

۱- الجامع فی طلب العلم الشریف ج ۲ ص ۵۹۹.

وضو، نطق به شهادتین، قرائت قرآن و... از او ظاهر شده و هیچ ناقضی از نواقض اسلام از او مشاهده نگشته باشد و به این دلیل به او مسلمان گفته می‌شود که علامات اسلام اسباب ظاهری هستند که شارع ﷺ برای صاحب آن، حکم اسلام را در دنیا قائل شده است - هر چند که شاید در باطن و حقیقت مسلمان نباشد مانند منافقین - مگر اینکه ظاهری قویتر از این ظاهر با آن معارضه کند. مانند ارتکاب ناقضی از نواقض اسلام که در این حالت حکم این ناقض بر او ارجح می‌گردد - و دیگر مسلمان محسوب نمی‌گردد - پس مادام که از او ناقضی از نواقض اسلام دیده نشود، حکم اسلام برای او ثابت است و در تمامی احکام همانند حکم یک مسلمان واقعی - در این دنیا - با او برخورد می‌شود. باید بدانیم که تحقیق در مورد تبیین حال مسلم مستور الحال - یعنی پی بردن به این که آیا او در باطن و نهان، ایمانش صحیح است یا خیر - یک امر بدعی (بدعت) است.

۳- کسی که چیزی از او ظاهر نشده که دلالت بر اسلام یا کفر او کند، چنین شخصی «مجهول الحال» نامیده می‌شود، یعنی مشخص نیست که مسلمان است یا خیر و درست نیست که در مورد این قسم گفته شود «مسلم مجهول الحال»، زیرا اولاً از او چیزی سراغ نداریم که بر اسلامش دلالت نماید و ثانیاً وقتی که درباره چنین شخصی لفظ مسلم را به کار بردیم در واقع حکم به اسلام او داده‌ایم و دیگر حال او مجهول باقی نمانده است و معلوم گشته است.

حکم مجهول الحال در دارالکفر:

اساس در حکم دادن بر چنین شخصی (مجهول الحال) توقف است، و از حال او نیز جستجو نمی‌شود، مگر اینکه حاجتی ما را به آن وا دارد، که امر او را تبیین کنیم و جز به ظاهر بر او حکم نمی‌شود و در صورت وجود عجز تام از اثبات ظاهر او، به حکم دار (دارالاسلام، یا کفر) بر او حکم می‌شود، همراه با اعتبار حال سگّان آن دار.

و به اختصار می‌گوییم که: در مورد حکم دادن بر فرد مجهول الحال در دارالکفر، توقف می‌شود و در صورت حاجت، وضعیت او روشن گردانیده و حکم داده می‌شود که یکی از این حالات که از موارد حاجت و نیاز به شمار می‌رود، مسأله حکم ذابح است که درباره آن حکم می‌دهیم^(۱) «إن شاء الله».

۱- حکم مجهول الحال در دارالکفر، توقف نمودن در حکم دادن بر او است و برای او اصل معینی استصحابین می‌شود (استصحاب عبارت است از عمل به اصل به دلیل عدم وجود دلیل تغییردهنده‌ای برای آن یعنی حکم به ثبوت یا نفی امری در زمان حال یا آینده، براساس ثابت بودن یا نبودن آن در گذشته. به علت عدم به وجود آمدن دلیلی دال بر تغییر حالتی که در گذشته بر آن بوده است. مثلاً گفته می‌شود حکم فلانی فلان بوده و اکنون نیز همان است، زیرا دلیلی بر عدم آن حکم یا تغییر آن موجود نیست. یا مثلاً کسی که وضو داشته است و در حال حاضر دلیلی بر تغییر و انتفاء وضو حاصل نشده است، گفته می‌شود که بر همان حکم خود باقی می‌ماند که وضو داشتن و طهارت است) - والله تعالی أعلم - و باید بدانیم که علماء اصول بیان نموده‌اند که استصحاب ضعیف‌ترین دلیل برای دادن فتوا یا حکم است و هرگونه دلیل دیگری در صورت وجود بر آن راجح می‌شود. پس به قطع می‌گوییم که در موضوعی که بقاء یا انتفاء آن به دلیل شرعی، غیر استصحاب ثابت شود، هیچ مجالی برای احتجاج به استصحاب وجود ندارد. [رجوع کنید به اصول الفقه الإسلامی د.و هبة الزحیلی ج ۲ ص ۱۸۵۹].

بنابراین در حکم مجهول الحال در دارالکفر، توقف می‌شود مگر این که حاجتی ما را وا دارد که حال او را تبیین نموده و درمورد او حکمی صادر نماییم و برای تبیین حال او اصل معینی استصحاب نمی‌شود. که در اینجا اصل عبارت است از حکم دار به اعتبار حال ساکنان آن مثلاً اکثریت مسلمان، مشرک و... است - چون بیان نمودیم که وجود هر دلیل شرعی بر استصحاب راجح است و فقط در زمان نبودن هیچ‌گونه دلیل شرعی به استصحاب احتجاج می‌شود و در حالت تبیین حکم فرد مجهول الحال، جز به ظاهر بر او حکم نمی‌شود و در صورت عجز تمام و کامل از اثبات ظاهر، آنگاه می‌توان به استصحاب اصل - که در اینجا حکم دار به همراه اعتبار حال ساکنان آن دار است - احتجاج نمود و این عجز تام از اثبات علامتی ظاهری برای حکم دادن بر فرد مجهول الحال و تبیین حال او در دو حالت بیشتر موجود نیست که آن دو حالت عبارت است از: حالت پیدا نمودن بچه شیرخواره و میت مجهول الحال (مرده‌ای مجهول الهویة) که هیچ علامت ظاهری دال بر دیانت او وجود ندارد و نیز راهی برای تشخیص دیانت و حکم دادن بر آن نیست پس در این حالت با استصحاب اصل - که حکم دار به اعتبار اکثریت ساکنان آن است - حکم داده می‌شود پس در حالتی که می‌توانیم با جستجو و پرسش و اثبات ظاهر فرد، حال او را تبیین کنیم و بر او حکم دهیم اینکار را می‌کنیم و دیگر برای حکم دادن بر او، اصل معینی استصحاب نمی‌شود و به دو دلیل زیر برای حکم دادن بر مجهول الحال اصل معینی استصحاب نمی‌شود:

اول: اینکه استصحاب اصل - که در اینجا حکم دار به اعتبار دیانت ساکنان آن است - در اثبات اسلام یا کفر به آن عمل نمی‌شود مگر به هنگام عجز کامل از اثبات ظاهری که به آن حکم شود - مثلاً در مورد بچه گم شده‌ای که پیدا می‌شود یا فرد مرده‌ای که مجهول الحال است - و غیر این دو صورت، امکان اثبات ظاهری برای فرد مجهول الحال زنده، با تبیین وضعیت او وجود دارد، پس با امکان اثبات ظاهر به استصحاب عمل نمی‌شود. همانطور که ابن تیمیة رحمته این موضوع را ذکر نموده و در این مورد إجماع نقل نموده است.

دوم: اصلی که در این حالت حکمش استصحاب می‌شود - که در اینجا حکم دار همراه با اعتبار دیانت ساکنان آن است - اختلاط بسیاری در آن داخل شده به نحوی

که آن را غیر منضبط و بی قاعده نموده است، این موضوع علاوه بر سبب سابق، ما را مؤکد می‌گرداند که به این اصل عمل نمی‌شود مگر در حالت عجز تمام از اثبات ظاهری که به آن حکم شود - که این در حالت بچه پیدا شده و میت مجهول است - اما این که ذکر نمودیم اختلاط بسیاری داخل آن گشته‌است، این است که حکم دار- که حکام کافر و با احکام کفری بر آن حکم می‌کنند - دارالکفر است و اما ساکنان آن مخلوط از مسلمین و غیر مسلمین هستند. این سرزمین‌ها قبلاً دارالاسلامی بوده که مسلمان از غیرمسلمان آشکار بود، اما اکنون به دارکفر تبدیل شده و با تطبیق قوانین وضعی، غیرقانون الهی، مسلمان با غیرمسلمان بدون هیچ‌گونه نشانه تمایزی قاطی شده است و این قاطی شدن به دو سبب است:

۱- عدم الزام اهل کتاب به «غیار» (لباس مخصوص اهل ذمه در جامعه اسلامی) که آنان را از مسلمانان متمایز می‌گرداند که نتیجه ساقط شدن عمل به قوانین مربوط به اهل ذمه، به سبب دستورات و قوانین وضعی و دست ساز انسان است که بین کلیه ساکنان - مسلمان و غیر مسلمان - در حقوق و واجبات بر اساس وطن واحد مساوات قرارداد و مبدأ هویت دینی را لغو نموده است.

۲- اقرار و آزاد گذاشتن مرتدین بر ارتدادشان و عدم اجرای احکام مربوط به آنها، به دلیل اینکه در این گونه قوانین وضعی، مرتد شدن هیچ‌گونه جرمی به حساب نمی‌آید. درحالی که حکم مرتد در دارالاسلام، استتابه (درخواست توبه) یا کشتن و قتل او است. اما اکنون می‌بینیم که بسیاری از افراد مرتد اعم از علمانی (سکولار) و شیوعی (کمونیست) و... آزادانه در جامعه به سر می‌برند و هیچ‌گونه ملامتی هم بر آنها وجود ندارد. پس در نتیجه در چنین اوضاعی فرد مجهول الحال مشخص نیست که آیا مسلمان، شیوعی (کمونیست) یا مرتد یا... است.

با وجود دارالاسلام، افراد مجهول الحال - که علامت غیراسلام بر آنها نیست - غالباً مسلمان هستند، زیرا در دارالاسلام، افراد مرتد را اجازه زندگانی نمی‌دهند و افراد اهل ذمه نیز با لباس مشهور خویش مشخص هستند، اما در دارالکفر و با وجود اختلاط مسلمان با کافر و عدم تمییز و جدایی بین آنها، دیگر اصل منضبطی باقی نمانده تا برای مجهول الحال استصحاب شود و حکم دادن بر او به اسلام یا کفر فقط بر اساس ظن و گمان است ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [یونس: ۳۶] به دلیل همه این‌ها،

اما در مورد ذبیحه سه گروه که در دارالکفر هستند:

گروه اول: یعنی کسی که ظاهرش کفر است؛ ذبیحه‌اش حرام است.
گروه دوم: یعنی مسلمان مستور الحال؛ ذبیحه چنین شخصی حلال است، پس اگر فردی را یافتیم که در ظاهر مسلمان بود و کفر یا شرکی از او سراغ نداشتیم، چنین فردی حکم مسلمان مستور الحال را دارد و ذبیحه او حلال است، و دیگر لازم نیست که از عقیده و درستی ایمان او پرسیده شود و این امر بدعت به حساب می‌آید.

گروه سوم: یعنی فرد مجهول الحال: یعنی هرگاه که حال ذابح (یا خود ذابح) مجهول باشد و هیچ‌گونه دلیل ظاهری بر اسلام و کفر او نداشته باشیم، در چنین حالتی اگر سرزمین دارالاسلام باشد، علماء برخردن گوشت موجود در بازارهای این سرزمین اجماع دارند و لزومی ندارد که از حال ذابح آگاه باشیم، چون اصل در سرزمین دارالاسلام، اسلام و سلامت از کفر و شرک است و در چنین سرزمینی به افراد مرتد اجازه حیات داده نمی‌شود تا مجالی برای ذبح نمودن و فروش گوشت داشته باشند و اهل کتاب نیز مشخص هستند و اما اگر سرزمین دارالکفر باشد؛ در چنین سرزمینی اگر ذابح مجهول الحال باشد، گوشت موجود در بازار حلال نیست تا زمانی که از ذابح و اهلیت او برای ذبح آگاه شده و از مسلمان یا اهل

می‌گوییم که برای مجهول الحال در دارالکفر، اصلی در اثبات کفر یا اسلامش استصحاب نمی‌گردد، مگر در تنگ‌ترین شرایط و آن هم حالت بچه‌ای پیدا شده یا میتی مجهول است که بر آن علامتی که دال بر اسلام یا کفر باشد، موجود باشد. پس در چنین وضعیتی (در دارالکفر) جستجو برای یافتن گوشت حلال و توقف از خوردن گوشت در حالت مجهول الحال بودن ذابح، واجب است. [الجامع فی طلب العلم الشریف ج ۲ ص ۶۱۲: (۴- ومن احکام الدار الکفر:...) و الجامع فی طلب العلم الشریف ج ۲ ص ۵۹۱ الی ۵۸۹].

کتاب بودن او یقین حاصل نماییم، زیرا در چنین سرزمینی افراد مرتد، ملحد و زندیق به وفور یافت می‌شوند و این‌ها نیز ذبیح می‌کنند و چون در چنین حالتی (حالت مجهول الحال) در دارالکفر (یعنی سرزمین ما و سایر کشورهای دیگر) در اهلیت ذابح شک حاصل می‌شود، بنابراین به قاعده (اصل در حیوان تحریم است تا زمانی که ذکات مبیحه حاصل شود)^(۱)، عمل نموده و بنابراین تا زمانی که از مسلمان یا اهل کتاب بودن ذابح یقین حاصل نکرده‌ایم، خوردن این گوشت‌ها حرام است.

«والله سبحانه وتعالى أعلم»

۱- این قاعده در صفحات آینده اثبات و توضیح داده خواهد شد. ان شاء الله

ذبائح اهل بدعت

وبالله تعالی التوفیق: در مورد حکم دادن به حلال یا حرام بودن ذبیحه مبتدع باید شرح و تفصیل داده شود و نمی‌توان سریعاً حکم ذبیحه مبتدع - حلال یا حرام بودن - را صادر نمود و بناء حکم برآنچه است که از او (مبتدع) در نزد ما به اثبات رسیده، اعم از کفر یا ایمان او؛ زیرا حکم دادن در مورد ذبیحه به کفر یا ایمان ذابح بستگی دارد نه به بدعت، اما اگر بدعت از بدعت‌های مکفّره (بدعت‌هایی که انسان را کافر می‌کنند) باشد، در این حالت حکم به کفرداده می‌شود و در نتیجه ذبیحه (یا ذکاة) او حلال و صحیح نیست، چون بیان نمودیم که به اجماع علماء، ذبیحه کافر، مرتد و مشرک حرام است، اما اگر بدعت او از بدعت‌های غیر مکفّره باشد، در این حالت حکم به اسلام او داده می‌شود و در نتیجه ذبیحه او حلال و ذکاة (ذبح یا سربریدن حیوان) اوصحیح است، زیرا هنوز جزء مسلمانان است و اجماع علماء برحلال بودن ذبائح مسلمانان دلالت دارد.

شیخ عبدالعزیز بن باز رحمته در بعضی از فتاوایش که در مورد حکم خوردن از ذبیحه کسی که عقیده‌اش شناخته نیست (مسلم مستورالحال) و کسی که مرتکب معاصی می‌شود - با وجود این که می‌داند حرام و معصیت هستند - و حکم خوردن از ذبیحه کسی که غیر خداوند - جن و... - را به فریاد می‌خواند، می‌گوید:

«اگر ذابح کسی باشد که به ارتکاب شرک شناخته نشود (یعنی شرک نداشته باشد) پس اگر مسلمان باشد و شهادتین بگوید و چیزی که مقتضی کفر باشد، از او شناخته نشود (مسلم مستورالحال)، پس چنین کسی

ذبیحه‌اش حلال است، مگر زمانی که از او آگاهی و شناخت باشد که بعضی از انواع شرک اکبر را مرتکب می‌شود، مانند دعاء و استغاثه به جن یا اموات و... پس چنین کسی مرتکب شرک اکبر گشته و مانند این شخص ذبیحه‌اش خورده نمی‌شود^(۱).

پس ذبیحه مسلمان حلال است و بدعت و معصیت - در صورتی که مکفّر نباشد - در حلال بودن یا حرام بودن ذبح او نقشی ندارد.

ظاهر کلام شیخ ابن باز رحمته الله علیه این مطلب را می‌رساند که تحریم ذبیحه کسی که در کل اسلامش ثابت شده، درست نیست، مگر اینکه یقین وجود داشته باشد که مرتکب شرک اکبر گشته است. اما کسی که در کل مسلمان است و از او شرکی سراغ نداریم - مسلمان مستورالحال - در این حالت ذبیحه‌اش حلال است.

از امور مقرر در نزد اهل علم این است که: کسی که ایمانش به یقین ثابت است، فقط با یقین از بین می‌رود و مادام که اسلامش ثابت است، پس ذبیحه او حلال است.

در صحیح بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت شده که:

«أَنَّ قَوْمًا قَالُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِلَحْمٍ لَا نَدْرِي أَدُكِرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لَا؟ فَقَالَ ﷺ: «سُمُّوا عَلَيْهِ أَنْتُمْ وَكَلْوَه» قَالَ عَائِشَةُ رضی الله عنها: وَكَانُوا حَدِيثِي عَهْدٍ بِكَفْرٍ». «قومی (افرادی) به پیامبر ﷺ گفتند: قومی - که تازه وارد اسلام شده بودند با توجه به کلام عائشه رضی الله عنها در انتهای حدیث - برای ما گوشتی آورده‌اند و ما نمی‌دانیم آیا در هنگام ذبح نام الله ﷻ بر آن برده شده یا نه؟ - چون آن قوم تازه به اسلام داخل شده بودند و در این مسأله شک بود که آیا حکم بسم الله

گفتن به هنگام ذبح به آنها رسیده یا نه - پیامبر ﷺ فرمودند: «شما بر آن بسم الله بگوئید و آن را بخورید - مشکلی نیست -». [صحیح بخاری حدیث ۵۵۰۷].

این مطلب زمانی مطرح است که ذابح به طور قطع حکم به اسلامش داده شود و نیز در بلاد اسلامی (دارالاسلام) زندگی کند، زیرا اصل در این حالت سلامت از کفر و شرک است، مگر این که خلاف آن اثبات شود، اما اگر در سرزمینی زندگی می‌کند که شرک (یا کفر) براهل آن غالب است (دارالکفر)، در این حالت اگر ذابح شناخته نیست (مجهول الحال) حکم بر ذبیحه‌اش، بر اساس حکم بر ذبیحه غالب است، زیرا ما اصلاً حکم به قطعیت اسلام ذابح نداده‌ایم، پس ذبیحه‌اش حلال نیست که خورده شود و این قاعده‌ای است که در نزد اهل فقه مقرر است که «أن الأحكام الشرعية مبنیة علی الغالب». «احکام شرعی بر مبنای غالب (نه جزئیات) داده می‌شود».

إمام أبواسحاق شاطبی رحمته می‌فرماید:

«به راستی که قضایای اعیان (افراد یا موارد معین) جزئی هستند و قواعد، در برگیرنده کلیات هستند و جزئیات به اندازه‌ای نیستند که کلیات را نقض کنند، به همین دلیل احکام و قواعد کلیات بر جزئیات نیز جاری می‌گردد، اگرچه در آنها (جزئیات) معنی خاصّ کلیات ظاهر نگردد»^(۱).

و در این مورد فتوای رسمی از مجلس دائمی مباحث علمی و افتاء «اللجنة الدائمة للبحوث والإفتاء في المملكة العربية السعودية» وجود دارد که می‌گوید: «...اما اگر حال ذابح شناخته نشود (مجهول الحال)، اگر این گونه باشد که استغاثه به اموات (غیر خداوند) و تقرب به آنها (=شرک) در آن

سرزمین غالب باشد، در این حالت، برای ذبیحه او (ذابح) حکم به حکم غالب افراد بلاد داده می‌شود و خوردن آن حلال نیست»^(۱).

خلاصه قول اینک: ذابح مبتدع (منظور منتسب به فرقه مبتدعه)^(۲) اگر حکم به کفرش داده نشود، از دو حالت خارج نیست یا مسلمان مستورالحال است، یا فردی مجهول الحال: پس اگر معلوم الحال بود، به نحوی که حکم به اسلام او داده شد و چیزی از شرکیات در او سراغ نباشد، در این حالت حکم به حلال بودن ذبیحه‌اش داده می‌شود، مادام که مسلمان است - اگرچه مبتدع باشد - اما اگر مجهول الحال باشد؛ این فرد هم از دو حالت خارج نیست: اول؛ این که ذابح (مبتدع) در بلادی زندگی می‌کند که بلاد اسلام است و در میان مردم شرکی آشکار نیست (دارالاسلام) و او از زمره مسلمین به شمار می‌آید، پس در این حالت حکم به حلال بودن ذبیحه‌اش داده می‌شود زیرا اصل در مسلمین سلامت (از کفر و شرک) است. دوم؛ و اما اگر در بلادی زندگی می‌کند که براهل آن شرک غالب است (دارالکفر) - مانند ایران - پس این چنین شخصی ذبیحه‌اش حلال نیست، زیرا ما نمی‌توانیم به قطعیت حکم به اسلام او دهیم و بگوئیم ذابح هرکه هست مسلمان است، بلکه حکم برای او بنا بر قاعده شرعی که از امام شاطبی رحمته نقل گردید. حکم به غالب اهل سرزمینش داده می‌شود که شرک است.

پس اگر فرد معین مبتدع، از فرقه‌ای باشد که حکم به کفر آن فرقه داده شده است - در صورتی که یقین نداشته باشیم که آن فرد مسلمان است، هر

۱- مجلة البحوث الإسلامیه عدد ۱۱ ص ۱۵۹ فتوی رقم ۱۶۵۳.

۲- فرقه مبتدعه به فرقه‌هایی گفته می‌شود که در صدر اسلام و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود نداشته‌اند و بعداً ایجاد شده‌اند و عقائدی تازه و نو در اسلام پدید آورده‌اند. به همین دلیل آن‌ها را فرقه‌های پدید آمده (مبتدعه) می‌گویند. رجوع شود به شرح حدیث فرقه ناجیه. والله تعالی اعلم.

چند که مجهول الحال باشد - ذبیحه اش حلال نیست و خورده نمی شود. زیرا با توجه به توضیحات داده شده، در صورت مجهول الحال بودنش حکم او حکم فرقه اش است و چون فرقه اشطابق احکام شریعت محکوم به کفر است و ذبیحه کفار و مرتدین به إجماع حرام است، پس ذبیحه آن فرد نیز حرام است.

پس با این توضیحات تحریم ذبائح فرقه‌هایی از اهل بدعت، همچون روافض^(۱)، جهمیه و غلاة خوارج و سائر فرق باطنیه و غلاة صوفیه و... که به

۱- فرقه رافضه (شیعه) از فرقه‌های مبتدعه‌ای می باشد که از جانب علمای اسلام تکفیر شده است، از علمائی که قول به تکفیر را فضا داده‌اند، با ذکر نام و مرجع و صفحه آن عبارتند از: قاضی أبویعلی حنبلی (المعتمد ص ۲۶۷)، ابن حزم أندلسی (الفصل فی الملل والنحل ج ۲ ص ۲۱۳)، القاضی عیاض (الشفاء بتعریف حقوق المصطفی)، این تیمیه (الصارم المسلول ص ۵۸۶ و ۵۸۷)، علامه آلوسی (تفسیر «روح المعانی» ج ۲۶ ص ۱۱۶)، محب الدین الخطیب (الفصل ج ۲ ص ۷۸)، امام مالک بن انس (تفسیر ابن کثیر و قرطبی، تفسیر آیه ۲۹ سوره فتح والسنة للخلال ج ۲ ص ۵۵۷)، امام احمد بن حنبل (السنة للخلال ج ۲ ص ۵۵۷ و ۵۵۸)، امام بخاری (خلق أفعال العباد ص ۱۲۵)، عبدالرحمن بن مهدی (خلق أفعال العباد ص ۱۲۵)، ابن قتیبه دینوری (الإختلاف فی الرد علی الجهمیه والمشبیهة ص ۴۷)، عبدالقاهر البغدادی (الفرق بین الفِرَق ص ۳۵۷ والملل والنحل ص ۵۲ و ۵۳)، السمعانی (الأنصاب ج ۶ ص ۳۴۱)، امام ابوزرع رازی و امام ابوحاتم رازی (شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة، امام اللالكائي)، ملاعلی القاری (مرقاة المفاتیح حدیث: آیا رجل قال لأخیه: کافر، فقد بآء به أحدهما)، ابن عابدين (العقود الدرية فی الفتاوى الحمدانية)، ابن القيم (إغاثة اللهفان، فصل؛ ثم إن فی اتخاذ القبور اعیاداً... و مدارج السالکین)، محمد بن عبدالوهاب، ابوالمظفر الإسفرايينی (التبصیر فی الدین ص ۲۵)، أبوحامد محمد المقدسی (رسالة الرد علی الرافضة)، ابن حجرالهیتمی (الصواعق المحرقة)، محمد انورشاه کشمیری (العرف الشدی شرح سنن ترمذی)، ابن عابدين (حاشیه ابن

صورت عام (تکفیر مطلق نه تکفیر معین) از جانب علمای اسلام حکم به تکفیرشان داده شده است، ثابت می‌گردد.

و بالجمله تمامی فرقه‌هایی که به اعمال شرک آلود و کفرآمیز مشهور هستند، این حکم را دارند. - مگر اینکه خود ذابح شناخته شده باشد و ثابت گردد که کفر و شرک در عقیده او وجود ندارد و به صورت معین کافر نیست، و تا این مورد اثبات نشود، ذبیحه‌اش حرام تلقی می‌گردد. -

«والله سبحانه وتعالى أعلم»

فتوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الإفتاء: (۱)

سؤال: خوردن گوشت ذبائح کسانی از شیعه که در مصائب و سختی‌ها حسن و حسین و علی علیهم‌السلام و... را به فریاد می‌خوانند، چه حکمی دارد؟

جواب: اگر امر این‌گونه باشد که سؤال کننده ذکر نموده است - یعنی دعا واستغاثه از مخلوق و غیر خداوند عز وجل - یعنی این که جماعتی از شیعه، علی و حسن و حسین و... را به فریاد می‌خوانند، پس چنین کسانی - به صورت مطلق و عام و نه معین - مشرک و مرتد از اسلام به شمار می‌آیند و خوردن از ذبائح آن‌ها حلال نیست، زیرا ذبیحه آن‌ها حکم میتة (مردار) را دارد، اگرچه بر ذبیحه‌شان، اسم الله عز وجل را هم ذکر کرده باشند (یعنی بسم الله گفته باشند).

عابدین، کتاب النکاح)، ولی الله الدهلوی (التحفة الأئنی عشریة، خاتمة)، علامه محمد امین الشنقیطی (تفسیر أضواء البیان)، عبدالعزیز بن باز و... می‌توان بیان نمود که علماء بر تکفیر فرقه رافضه إجماع دارند. برای آگاهی بیشتر از اقوال علماء اسلام در مورد روافض می‌توانید به کتاب «إجماع اهل العلم والإیمان علی رفض دین مجوس طهران» تألیف «صادق الکرخی» مراجعه نمایید.

فتوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: (۱)

سؤال: حکم عوام فرقه شیعه امامی اثنی عشری چیست؟ و آیا در هر فرقه‌ای از فرق خارجه از ملت اسلام فرقی (تفاوتی) بین علماء و بین اتباع آن‌ها، از جنبه کفر و تفسیق وجود دارد؟

جواب: کسانی از عوام الناس که با تقلید کورکورانه دنباله رو امامی از ائمه کفر و ضلال می‌شوند و با بغی و عدوان، به یاری و نصرت آن‌ها و سادات و بزرگان گمراه و مشرک‌شان می‌پردازند، بر آن‌ها نیز حکم به کفر و فسق داده می‌شود (همانند ائمه‌شان).

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾ خَلْدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾ يَوْمَ نُقَلِّبُ وُجُوهَهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولًا ﴿٦٦﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ﴿٦٧﴾﴾ [الأحزاب: ٦٤-٦٧].

«خداوند قطعاً کافران را نفرین و از رحمت خود محروم ساخته است و برای‌شان آتش سوزانی فراهم کرده است. آنان جاودانه در آن خواهند ماند و سرپرست و یآوری نخواهند یافت. روزی که چهره‌هایشان در آتش زیر و رو و دگرگون می‌گردد، می‌گویند ای کاش ما از خدا و پیغمبر فرمان می‌بردیم. و می‌گویند پروردگارا ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه به در برده‌اند و گمراه کرده‌اند».

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿٣١﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا﴾

مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ
التَّارِ ﴿٣٧﴾ [البقرة: ۱۶۶-۱۶۷].

«در آن هنگام که رهبران از پیروان خود بیزاری می‌جویند و عذاب را مشاهده می‌نمایند و روابط گسیخته می‌گردد. پیروان می‌گویند کاش بازگشتی می‌داشتیم تا از آنان بس بیزاری بجوئیم همان‌گونه که آنان از ما بیزاری جستند. این چنین خداوند کردارهایشان را به گونه‌ای حسرت‌زا و اندوهبار نشان ایشان می‌دهد و آنان هرگز از آتش دوزخ بیرون نمی‌آیند».

و آیات سوره‌های اعراف (۳۷ - ۳۹)، سبأ (۲۱ - ۲۲)، الصافات (۲۰ - ۳۶) و غافر (۴۷ - ۵۰) و... این‌ها دلائلی از کتاب و سنت که دلالت دارد بر این که کسانی که کورکورانه تابع ائمه کفر و ضلال گشته‌اند، حکم آن‌ها را دارند و باهم در جهنم می‌باشند و نیز به دلیل این که پیامبر ﷺ با رؤسای مشرکین و کفار و اتباع و پیروان آن‌ها یکسان قتال نمود و فعل اصحاب کرام ﷺ نیز چنین بود که فرقی بین اتباع و بزرگان و رؤسای آن‌ها قرار ندادند و آن‌ها را یک طائفه می‌دانستند. ا.ه.

«والله سبحانه وتعالى أعلم»

اثبات قاعده «اصل در گوشت حیوان بر تحریم است»

همان گونه که گذشت، مسأله ذبائح و گوشت‌ها مسأله‌ای مهم و جدی است و فرد مسلمان که قصد خوردن گوشتی را دارد باید از چگونگی ذبح آن و حلال یا حرام بودن آن پرسش و جستجو نماید تا به یقین برسد، در غیر این صورت اگر در حلال بودن آن هرگونه شکی باشد، جایز نیست که از آن گوشت خورده شود، و به عنوان حرام تلقی می‌شود.

در اینجا لازم می‌دانم به شرح مطلبی بپردازم تا از این راه حقی را اثبات و شبهه‌ای را ردّ نمایم؛ مطلبی که بسیاری درآنبه اشتباه رفته‌اند، این است که می‌دانیم که از لحاظ قواعد شرعی ثابت است که اگر در مورد ذبیحه‌ای (یا گوشتی) هرگونه شکی در حلال یا شرعی بودن ذبح آن وجود داشت، به مجرد آن، ذبیحه حلال و جایز نبوده و حرام تلقی می‌گردد - منظور شک در تذکیه (ذبح) شرعی است^(۱) - بعضی از کسانی که این مطلب را قبول ندارند (یعنی تحریم ذبیحه به مجرد وجود شک در شرعی بودن ذبح آن) و قائل به این امر هستند که نباید در مورد شرعی بودن ذکاة ذبیحه و صحت آن پرسش و جستجو شود؛ به این دلایل استدلال می‌کنند که:

۱- «الأصل في الأشياء الإباحة». «اصل در اشیاء مباح بودن است نه

حرام بودن، پس در صورت شک به اصل آن که مباح بودن است

رجوع می‌کنیم».

۱- علماء برای شرعی بودن یک ذبح ۴ شرط قرار داده‌اند: ۱- فرد ذابح، مسلمان یا اهل

کتاب و عاقل باشد ۲- آلت ذبح ۳- بسم الله گفتن ۴- محل ذبح (یعنی کجای

حیوان را باید برید).

۲- اعتماد به حدیث عائشه رضی الله عنها در صحیح بخاری^(۱).

۳- و استناد به حدیثی که امام دارقطنی رحمته الله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَحَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءٍ رَحِمَهُ لَكُمْ فَلَا تَسْأَلُوا، تَبَحْثُوا عَنْهَا.»

«خداوند صلی الله علیه و آله فرائضی را فرض نموده پس - آن‌ها را اداء کنید و - آن‌ها را ضایع نگردانید و اشیائی را حرام قرار داده پس - مرتکب آن‌ها نشوید - و از حکم اشیائی ساکت مانده، تا رحمتی باشد برای شما، نه این که خداوند از سر فراموشی در مورد آن‌ها چیزی نفرموده باشد - العیاذ بالله -، پس سؤال نکنید که حکم آن‌ها را بیابید.»

می‌گوییم: و بالله تعالی التوفیق:

اگر کسانی که علم کافی ندارند، این دلایل را بنگرند، می‌گویند: تمام شد حرف‌شان صحیح است و دلیل قاطع هم دارند اما باید عرض کنیم که:

در مورد دلیل اول که «الأصل في الأشياء الإباحة» باید گفت که، این قاعده در میان علماء مقرر است. اما در مورد آن در نزد علماء استثنائی هست و آن این که - «الأصل في الأشياء الإباحة إلا اللحوم الإبزاع» - اصل در اشیاء مباح بودن است غیر از گوشت و مسأله فروج (نکاح با زن)، که در این دو مورد اصل بر تحریم است. یعنی گوشت‌ها (لحوم) حلال نمی‌شوند مگر با تذکیه (ذبح شرعی) و فروج نساء (یا زن برای مرد) حلال نمی‌شود مگر با عقد نکاح؛ و این شاء الله تعالی شرح داده خواهد شد که این قاعده در نزد علماء محل اتفاق است.

۱- این حدیث در صفحه ۵۰ نقل گردید.

اما دلیل دوم: که مربوط به حدیث ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها می باشد، این حدیث در رابطه با مسأله شک در مورد این است که شاید مسلمانی ذبح نموده باشد و بسم الله را نگفته باشد^(۱)، که در خود حدیث جواب آن آمده است که بسم الله بگویند و بخورید، پس در این مورد، وجود شک مشکلی ندارد و با از یاد رفتن بسم الله گفتن بر ذبح، گوشت مذبح حرام نمی گردد. اما دلیل سوم؛ که حدیث صحیحی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث تفسیر آیه زیر است:

﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱].

«از چیزهایی پرسید که اگر برایتان آشکار شود برایتان بد است».

که این حدیث را، حدیث دیگری تفسیر می کند که در نزد این آیه آمده است و آن این حدیث شریف است:

«إِنَّ أَعْظَمَ الْمَسْأَلَةِ جَرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحْرَمَ فَحَرَّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». «مجرمترین مسلمان کسی است که در مورد چیزی سؤال کند که حرام نشده است و به خاطر سؤال او حرام شود». [بخاری حدیث ۷۲۸۹ و مسلم حدیث ۲۳۵۸].

پس این دلیل سوم - منظور حدیث «...وسکت عن أشياء... فلا تسألوا...» - مربوط به زمان نزول قرآن کریم و زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که احکام حلال و حرام تصویب می گردید اما اکنون و در حالی که دین کامل گشته و وحی قطع شده، پس حتماً باید سؤال پرسید - در مورد امور واجب و به ویژه

۱- مسأله فراموش کردن گفتن بسم الله و یا به عمدی ترک نمودن آن به هنگام ذبح، درمیان علماء مورد اختلاف است در مورد تأثیر بر حکم ذبیحه، می توانید به کتب معتبر فقه - باب ذبائح - مراجعه نمایید «والله سبحانه وتعالى أعلم».

امری چون خوردن حلال و پرهیز از حرام - همانطور که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷].

در این حدیث آمده است که (سکت عن اشیاء) خداوند درباره آن چیز ساکت مانده و چیزی نگفته است. در صورتی که در مورد مساله ذبیحه نصوص فراوانی در قرآن و سنت وجود دارد و در مورد آن سخن فراوان به میان آمده است.

اصلی که در هنگام شک به آن رجوع می‌کنیم:

لازم است که به هنگام شک در حکم چیزی به اصل آن برگردیم، که در آن یقین وجود دارد پس هرگاه شکی بر اصل داخل شد، در این حالت اعتباری بر شک نیست و اعتبار به اصل است، به دلیل دو قاعده زیر:

۱- یقین با شک از بین نمی‌رود.

۲- اصل در مورد طارئ (رخدادی، احتمالی) بر عدم این امور گذاشته می‌شود - در امور طارئ، اصل بر عدم آن‌ها است -

حال: باید پرسید که اصل در گوشت حیوانات قبل از ذبح چیست؟ اصل در جنس حیوان (نوع حیوان) مباح است، مگر این که دلیل تحریم وارد شود و اصل در گوشت حیواناتی که گوشت آن‌ها خورده می‌شود حرمت است، مگر اینکه از مُحَقَّق شدن ذکاة (ذبح شرعی) مباح کننده مطمئن شویم. پس اگر در مباح بودن گوشتی، شک رُخ داد، به اصل آن که حرمت (حرام بودن) است رجوع می‌کنیم.

این قاعده - اصل بر تحریم گوشت - با وجود این که بسیار مهم می‌باشد، اما بسیاری از کسانی که در مورد ذبائح می‌نویسند، از آن غافل می‌شوند و به صورت مطلق عبارت «الأصل فی الأشیاء الإباحة» را می‌آورند و می‌گویند:

«الیقین لا یزول بالشک»؛ یقین با شک از بین نمی‌رود، و مادام که اصل در مباح بودن است، پس گوشت‌هایی که در تذکیه شرعی آن‌ها شک وجود دارد، به اصل آن‌ها که مباح بودن است، إرجاع داده می‌شوند پس مباح هستند!!

قاعده‌ای وجود دارد که جمیع فقهاء با عبارات نص یا اشاره، به آن إقرار نموده‌اند مبتنی بر این که «الأصل فی لحوم الحیوان التحریم حتی تحقق ذکاة مبیحة»^(۱). «اصل در گوشت حیوان تحریم است تا زمانی که ذبح شرعی - که باعث مباح شدن است - محقق شود».

دکتر عبدالله عزام رحمته الله در بخش دیگری از رساله‌اش در مورد ذبائح می‌فرماید: به راستی که این قاعده را پیگیری نمودم و به این موضوع رسیدم که این قاعده محل اتفاق بین فقهاء و مفسرین و محدثین می‌باشد، پس با خود گفتم که هیچ حاجتی به نصی ندارد، زیرا این قاعده بدیهی است زیرا گوشت قبل از تذکیه شرعی خوردن آن حلال نیست. پس: مثلاً اگر تکه‌ای از حیوان زنده‌ای قطع شود - که ذبح نشده و زنده است - آن تکه به عنوان میته (مردار) به حساب آمده و خوردن آن حرام است.

۱- به کتاب المجموع شرح المَهْدَب، امام نووی رحمته الله ج ۹ ص ۵۶ بنگرید که می‌فرماید: به راستی که این قاعده محل اتفاق علماء می‌باشد و خلافتی در آن نیست و نیز در شرح صحیح مسلم ج ۳۱ ص ۸۷؛ در شرح حدیث عدی بن حاتم رضی الله عنه (که إن شاء الله ذکر می‌گردد این مطلب را ذکر نموده است، همچنین به کتاب «بلوغ الأمانی من الفتح الربانی، ج ۷۱ ص ۴۴» بنگرید که در آن آمده است که: در این حدیث (حدیث عدی بن حاتم رضی الله عنه) بیان قاعده مهمی است که هرگاه در ذبح یا صید شرعی حیوان (ذکاة مبیحة للحیوان) شک حاصل شد، در این صورت گوشت آن حیوان - ذبح شده - حلال نیست، زیرا در این مورد اصل بر تحریم است و در این قاعده خلافتی نیست.

دلایل قاعده اصل در گوشت حیوان تحریم است

دلایل زیر این قاعده را تقویت می‌بخشد: ۱- قرآن کریم ۲- سنت نبوی
۳- زبان عربی ۴- آراء جمهور سلف و خلف.

۱- قرآن کریم:

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ
وَالْمُنْحَقَّةُ وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾
[المائدة: ۳].

در این آیه شریفه استثناء - ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ - یکسان است که استثناء متصل باشد (یعنی استثناء از محرّمات باشد) که معنی آیه می‌شود: «بر شما حرام گردیده، منخنقه و موقوده و... إلا آنچه که به آن برسید و در آن حیات مستقر باشد (در شرف زوال نباشد)^(۱) و آن را ذبح بنمائید» [این قول از علی و ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است] یا این که استثناء منقطع باشد (یعنی استثناء در تحریم باشد) یعنی مگر آنچه با روش شرعی تذکیه شود که در این صورت معنی آیه می‌شود: «بر شما حرام گشته المیته و الدم و... اما آنچه که آن را ذبح - شرعی - کنید از چیزهایی است که خداوند ﷻ آن‌ها را با تذکیه (ذبح شرعی) حلال نموده، پس برای شما حلال است» - این رأی از

۱- در این که تا چه وقت به حیوان منخنقه و موقوده و... رسیدن و ذبح آن درست است، در میان علماء اختلاف نظر است، گروهی می‌گویند باید (در آن حیوان) حیات مستقر باشد (یعنی طوری نباشد که اگر آن را چند لحظه رها کنی خودش بمیرد) و گروهی می‌گویند، همین که قبل از مرگ حیوان به آن برسی و آن را ذبح نمایی صحیح است.
«والله تعالی أعلم»

امام مالک رحمته و جماعتی از اهل مدینه نقل شده و «الجبائی» آن را برگزیده است^(۱) -

و در هر دو حالت، این مطلب حاصل می‌گردد که اصل بر تحریم است قبل از ذکاة شرعی (قبل از ذبح صحیح شرعی). صاحب «البدایع» می‌فرماید: حاکم در «المستدرک»^(۲) به صورت موقوف و مرفوع روایت نموده که:

«استثنی لأ الذکی من المحرم، والإستثناء من التحريم، إباحة، لأن الحرمة فی الحيوان لا تزول إلا بالذبح»^(۳) «خداوند تعالی، ذبح شده (الذکی = پاک گشته) را از حرام شده‌ها مستثنی قرار داده است و استثناء در تحریم، به معنی مباح بودن است، زیرا حرمت در حیوان از بین نمی‌رود مگر با ذبح شرعی».

۲- سنت نبوی:

إمام حاکم نیشابوری: در المستدرک علی الصحیحین با سند صحیح از ابی سعید الخدری رضی الله عنه روایت نموده است که:

«سُئِلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ جَبَابِ أَسْنَمَةِ الْإِبِلِ وَالْيَاتِ الْغَنَمِ، فَقَالَ ﷺ: مَا قُطِعَ مِنْ حَيٍّ فَهُوَ مَيْتٌ». [بدائع الصنائع ج ۶ حدیث ۵۶۷۲]. «از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد جباب (تکه بریده شده) از چربی کوهان شتر و دُنبه حیوان (گوسفند) سؤال شد، که آیا حلال است یا نه؟ ایشان صلی الله علیه و آله فرمودند: آنچه که از حیوان زنده‌ای قطع (بریده) شود، آن (مثل) مردار است (پس حرام می‌باشد)».

۱- به تفسیر آلوسی ج ۶ ص ۷۵ و تفسیر المنار ج ۶ ص ۶۱۱ بنگرید.

۲- ج ۴ ص ۹۳۲.

۳- وقال الحاکم صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه ووافقه الذهبی.

همچنین امام ابوبکر البیهقی رحمۃ اللہ علیہ در سنن خویش از ابی واقد اللیثی رضی اللہ عنہ روایت نموده که:

«هنگامی که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به مدینه تشریف آورند، مردم چربی کوهان شتر و دنبه گوسفندان را می‌بریدند و از آن - در خوراک‌شان - استفاده می‌نمودند، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند:

«ما قُطِعَ مِنَ الْبَهِيمَةِ وَهِيَ حَيَّةٌ، فَهُوَ مَيْتَةٌ»^(۱).

«هر آنچه که از عضوی از حیوان، در حالی که زنده است، قطع شود، بعنوان مردار (میتة) تلقی می‌شود - پس نجس و حرام است -».

این حدیث از واضح‌ترین نصوصی است که دلالت قطعی دارد بر این که گوشت حیوان قبل از ذکاة (پاک کردن = ذبح شرعی)، نجس و میتة است و گوشت حلال نمی‌شود مگر با ذکاة (ذبح شرعی) و بر این اساس، پس اصل در گوشت تحریم است.

همچنین در صحیح مسلم^(۲) از عدی بن حاتم رضی اللہ عنہ روایت شده که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند:

«إِذَا أُرْسِلَتْ كَلْبِكَ وَسَمَّيْتَ، فَأَمْسَكَ وَقَتَلَ، فَكُلْ وَإِنْ أَكَلَ فَلَا تَأْكُلْ فَإِنَّمَا أَمْسَكَ عَلَى نَفْعِهِ وَإِذَا خَالَطَ كِلَابًا لَمْ يُذْكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَأَمْسَكَنَ فَقَتَلَنَ فَلَا تَأْكُلْ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي أَيُّهَا قَتَلَ وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ لَيْسَ بِهِ إِلَّا أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلَا تَأْكُلْ»^(۳). «اگر - به هنگام صید - سگ شکاری‌ات را فرستادی (دنبال صید) و بر آن بسم الله گفתי، اگر صید

۱- رواه احمد و ابوداود و ترمذی، ابن ماجه، حاکم، دارمی، بیهقی، هثیمی و به صحیح الجامع البانی ج ۵ ص ۵۱ بنگرید که گوید: حدیث صحیح.

۲- ج ۳ ص ۴۳ حدیث ۱۳۵۱.

۳- و رواه البخاری ایضاً.

را گرفت و آن را کشت، از آن بخور (حلال است)، اما اگر (سگ) از صید خورد تو از آن نخور، زیرا آن سگ برای خودش صید گرفته (پس در این حالت گوشتش حرام است) و هرگاه سگ در موقع صید حیوانی با سگ‌های دیگری - که بر آنها بسم الله گفته نشده - قاطی گشت و آنها با هم صید را گرفتند و کشتند، از گوشت آن نخور، زیرا تو نمی‌دانی که کدام یک از سگ‌ها (سگ خودت یا بقیه) آن را کشته است (و در این حالت گوشت صید حرام است) و اگر صیدی را با تیری زدی و بعد از یک یا دو روز آن را یافتی (که کشته شده) و بر آن اثری غیر از اثر تیرت نیافتی، پس از آن بخور (چون یقین داری که بر اثر تیر تو کشته شده) و اگر آن را یافتی که در آب افتاده، از آن نخور (زیرا تو نمی‌دانی که آیا تیر تو آن را کشته است یا بر اثر غرق شدن در آب خفه شده و کشته شده است)» و در روایت بخاری^(۱) آمده است: «فإنك لا تدري الماء قتلُهُ أو سهمك»؛ «پس تو نمی‌دانی که آب آن را کشته یا تیر تو».

پس پیامبر اکرم ﷺ با این حدیث روشن نموده‌اند که در حالت التباس شک و یقین در حلال بودن گوشت، باید به اصل آن که تحریم است رجوع نمود، تا به یقین رسید.

پس هرگاه امر (صید یا ذبح) بر ما ملتبس شد و در حلال بودن آن شک داشتیم، جانب تحریم را ترجیح می‌دهیم و این امر (صید یا ذبح) برای ما حرام است.

امام نووی رحمته الله در شرح این حدیث^(۲) می‌گوید:

«إذا وُجد الصيد غريقاً في الماء حرم بالإتفاق». «اگر صید در حالت غرق در

آب پیدا شد به اتفاق علماء حرام می‌گردد»، ا.ه

۱- ج ۶ ص ۲۲.

۲- در کتاب شرح نووی برمسلم.

حال شاید تیرانداز باعث کشته شدن آن شده باشد، اما چون شک وجود دارد و اصل بر تحریم است، به اصل برمی‌گردیم و با یقین می‌گوییم حرام است. امام أبوبکر بیهقی رحمته در سننش^(۱) به اسناد صحیح از مسروق رحمته روایت کرده است که می‌گوید: عبدالله بن مسعود رضی گفت:

«اذا رَمَى أَحَدُكُمْ صَيْدًا فَتَرَدَى مِنْ جَبَلٍ فَمَاتَ فَلَا تَأْكُلُوا فِيْهِ أَخَافُ أَنْ يَكُونَ الرَّكْدَى قَتْلَهُ، أَوْ وَقَعَ فِي مَاءٍ فَمَاتَ فَلَا تَأْكُلُهُ فِيْهِ أَخَافُ أَنْ يَكُونَ الْمَاءُ قَتْلَهُ»^(۲). «هرگاه یکی از شما صیدی را با تیرزد و آن از کوهی پایین افتاد و سپس مُرد، آن را نخورد چون من از این می‌ترسم که افتادن از کوه باعث کشته شدن آن (حیوان) شده باشد، نه تیر شما و یا اگر در آب افتاد - پس از خوردن تیر به آن - و مُرد، پس از آن نخورد، چرا که من از این بیم دارم که آب آن را کشته باشد»^(۳).

از این روایت و نیز از حدیث عدی بن حاتم رضی، علماء سه قاعده اصولی مهم استنباط نموده‌اند که در معنا به هم نزدیکند و این سه قاعده عبارتند از:

۱- حیوان (منظور گوشت حیوان است) اصلش بر تحریم است مگر اینکه از محقق شدن ذکاة (ذبح شرعی) یقین حاصل گردد^(۴). پس اگر در محقق شدن ذکاة شک وجود داشته باشد، گوشت مباح نمی‌گردد و این امر به حسن ظن حمل نمی‌گردد.

۱- ج ۹ ص ۸۴۲.

۲- الأحكام للإمام جصاص ج ۳ ص ۸۹۲.

۳- می‌بینیم که در این روایت موقوف (از ابن مسعود رضی) و نیز در حدیث عدی بن حاتم سه به مجرد وجود شک در سبب قتل صید، گوشت آن حرام می‌گردد. «والله تعالى أعلم».

۴- أنظر معالم السنن للإمام الخطابي مع مختصر أبي داود ج ۴ ص ۲۲۱.

- ۲- أصل در میتة (مردار) تحریم است، پس اگر در ذکاة مباح کننده، شک نمودیم، به اصل بر می‌گردیم^(۱).
- ۳- هرگاه (در مورد گوشت) سبب تحریم و سبب إباحة، باهم جمع شدند، در این حالت حکم به تحریم داده می‌شود^(۲).

۳- اقوال سلف:

اقوالی از سلف صالح - رضوان الله تعالی و رحمته علیهم أجمعین - وجود دارد که بیان نموده‌اند که، عضو جدا شده (ساقط) از صید به عنوان میتة (مردار) به حساب می‌آید و این اقوال از دلایلی است که قاعده مورد بحث در مورد گوشت را تقویت و تأیید می‌کند^(۳). اقوال سلف در مورد عضوی از حیوان (صید) که بر اثر تیر قطع شده و می‌افتد:

عبدالرزاق^(۴) رحمته از قتاده رضی الله عنه (تابعی) روایت می‌کند: هرگاه صید با تیری زده شود و عضوی از آن قطع شده و بیافتد، و سپس خود صید هم بیافتد (بر اثر تیر کشته شود)، آنچه را که از صید کنده شده و جدا گشته است، نخورید و سایر صید را بخورید.

عبدالرزاق^(۵) رحمته از عطاء رضی الله عنه (تابعی) روایت می‌کند: اگر پرنده‌ای را با سنگی زد و عضوی از آن قطع شد و آن پرنده را زنده (یا مرده) یافتی، آن عضو قطع شده حکم میتة (مردار) را دارد.

۱- فتح الباری ج ۲۱ ص ۲ والأحكام ابن دقیق العید ج ۲ ص ۸۰۳ و نیل الأوطار إمام شوکانی ج ۲ ص ۹۴۱.

۲- الأحكام للإمام جصاص ج ۳ ص ۸۹۲ و بذل المجهود أبی داود ج ۳۱ ص ۸۶.

۳- قاعدة الأصل فی البهیمة (الحیوان) التحريم حتى تتحقق من ذکاة مباحه.

۴- مصنف ج ۴ ص ۳۶۲.

۵- مصنف ج ۴ ص ۳۶۴.

و جمهور علماء بر این امر اتفاق نظر دارند، و نیز از کسانی همچون حسن بصری، أعمش و ابراهیم نخعی و... رضوان الله علیهم أجمعین - چنین اقوالی روایت شده است^(۱).

۴- زبان عربی:

معنی لغوی کلمه الذکاة^(۲) نیز مشخص می‌کند که اصل در گوشت حیوان حرام و نجس بودن است.

از معانی ذکاة: التطهیر والتطیب می‌باشد (پاک کردن) و اثری از محمد بن حنفیه (محمد بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه) روایت شده که به این معنی دلالت دارد: «ذکاة الأرض یبسها» (أی طهارتها)؛ طهارت و پاک شدن زمین از نجاست، خشک شدن آن از نجاست است^(۳).

شربلانی^(۴) رحمته الله می‌فرماید: ذکاة عبارت است از، از بین بردن خبثات. پس ذکاة برای پاک شدن (مباح شدن) گوشت شرط است در نتیجه ذکاة وسیله‌ای برای تشخیص (تمییز) گوشت پاک (طاهر) از نجس می‌باشد.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در الفاظ احادیث خویش مشخص نموده که معنی الذکاة، طهارت و پاکی است. ایشان صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«دباغ الأدم ذکاته» یا «دباغها طهورها» و در لفظی «دباغها ذکاتها». «دباغی پوست - حیوان - پاک کننده آن از نجاست است». [رواه احمد و ابوداود و نسائی و بیهقی و ابن حبان].

۱- فتح الباری ج ۲۱ ص ۳۲ و نیز می‌توانید به حاشیه ابن عابدین ج ۶ ص ۴۷۴ بنگرید.

۲- لقله تعالی: «... إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» [المائدة: ۳].

۳- الدارقطنی ج ۳ ص ۱۵۸.

۴- در الدرر (الغرر) ج ۲ ص ۴۶۱.

بنابراین معنی ذکات‌ها، طهورها است. پس لفظ شریف نبوی ﷺ به عنوان یک نصّ صریح می‌شود، در این مسأله که معنی لغوی ذکاة عبارت است از پاک کردن از خبثات^(۱).

اتفاق علماء بر قاعده مورد بحث:

به راستی که نصوص بسیار زیادی از مفسرین، محدثین و فقهاء مذاهب اربعه و غیر آن‌ها بر صحت و تقریر این قاعده دلالت دارد و آن را تأکید و تأیید می‌نماید:

از علمای مذهب حنفیه:

الدرر (الغرر) ج ۲ ص ۴۴۳، بدائع الصنائع للکاسانی ج ۶ ص ۵۶۷۲، فتح القدیر لابن الهمام ج ۸ ص ۶۰۴، حاشیه ابن عابدین ج ۶ ص ۴۹۲، السنن الکبری لابن الترمذی ج ۶ ص ۴۲، بذل المجهود فی حلّ أبی داود، **للهارنفوری** ج ۲۱ ص ۸۶ و احکام القرآن للجصاص ج ۳ ص ۸۹۲؛ جملگی بر این قاعده اقرار نموده‌اند.

در نزد مالکیه:

احکام القرآن لأبی بکر ابن عربی ج ۲ ص ۸۰۱، بدایة المجتهد لابن رشد ج ۱ ص ۲۲۴، حاشیه الدسوقی، الدرریمتن خلیل ج ۲ ص ۸۰۱، تفسیر قرطبی ج ۶ ص ۷.

ابن عربی رحمته می‌گوید: علمای ما گفته‌اند اصل در حیوان تحریم است و حلال نمی‌شود مگر با ذکاة، پس هرگاه شکی در اهلیت ذابح وارد شد، بر اصل خود باقی می‌ماند که همان تحریم است^(۲).

۱- تلخیص الحبیر لابن حجر ج ۱ ص ۹۴.

۲- احکام قرآن ج ۲ ص ۶۴۵.

در نزد شافعیه:

المجموع شرح المهدّب للنووی ج ۲ ص ۵۶ ، معالم السنن مع مختصر ابی داود للخطابی ج ۴ ص ۲۲۱، الأشباه والنظائر للسيوطی ص ۳۷، فتح الباری لابن حجر العسقلانی ج ۹ ص ۹۱۵؛

امام نووی رحمته می‌فرماید: «الأصل في الحيوان التحريم حتى تتحقق ذكاة مبيحة»^(۱). «اصل در گوشت حیوان تحریم است تا زمانی که ذبح شرعی - که باعث مباح شدن است - محقق شود».

در نزد حنبلیه:

ابن قدامة رحمته می‌فرماید: «اصل در گوشت، حظر (تحریم) است و حلال شدن آن موقوف بر شرطی است و آن: تذکيه کسی است که اهل ذکاة است (فرد ذابح اهلیت ذبح را داشته باشد - مسلمان یا کتابی -)»^(۲).

ابن تیمیة رحمته می‌فرماید: «...مسأله فروج (نکاح با زن) و ذبائح در حالت وجود شبهه حلال نیست»^(۳).

ابن رجب الحنبلی رحمته می‌فرماید: «آنچه که اصلش حظر (تحریم) است مانند فروج (الابضاع) و گوشت حیوان، حلال نمی‌گردد مگر با یقین به حلال شدنش توسط تذکيه - برای گوشت - و عقد نکاح - برای فروج -»^(۴). همچنین ابن القیم و ابن المفلیح و... نیز کلامی مشابه در این امر دارند.

۱- المجموع شرح المهدّب للنووی ج ۹ ص ۵۶.

۲- المغنی، لابن قدامة المقدسی ج ۸ ص ۵۵، ۱۷۵، ۳۷۵.

۳- الفتاوی للشیخ الإسلام ابن تیمیة ج ۲۳ ص ۹۱، ج ۱۲ ص ۸۹، ۱.

۴- جامع العلوم والحکم ص ۷۸.

بعد از این نقل قول‌ها از مذاهب معتبر در فقه اسلامی، به یقین ثابت و واضح می‌گردد که قاعده «الأصل في الحيوان التحريم حتى تتحقق ذكاة مبيحة»، محل اتفاق بین علماء است، حتی علماء بر این قاعده، فروعی را با تطبیق به آن آورده‌اند که: إختلاط ذبائح (حرام با حلال) جمیع را حرام می‌کند - مگر به حلال بودن یقین پیدا نمود -.

خطیب شربینی: گوید: هرگاه در شهری مجوسیان و مسلمانان وجود داشتند و ذایح حیوان معلوم نبود که کیست - مسلم است یا مجوسی؟ (مجهول الحال) - خوردن گوشت در آن شهر حلال نیست، به دلیل وجود شک در محقق شدن ذکاة (ذبح شرعی)، چون اصل بر تحریم است^(۱). (بقیه کسانی هم که ذبیحه‌شان حلال نیست در این حکم همانند مجوس می‌باشند).

إمام نووی رحمته می‌فرماید: «اگر گوسفند ذبح شده‌ای را یافتیم و ندانستیم که چه کسی آن را ذبح نموده است، اگر در شهر، کسانی که ذکاة آن‌ها حلال نیست - کفار، مشرکین و مرتدین - همچون مجوس وجود داشتند، آن گوسفند حلال نیست و یکسان است که آن گروه (مجوس و...) در یک منطقه خاص باشند یا مختلط با مسلمین باشند، به دلیل وجود شک در ذکاة مبیحة»^(۲).

و نیز می‌توانید به حاشیه ابن عابدین - ج ۶ ص ۶۷۶ - مراجعه کنید.

«والله سبحانه وتعالى أعلم»

۱- فقه السنة سيد سابق ج ۳ ص ۹۲ باب الأطعمه ومغنى المحتاج ج ۴ ص ۲۷۱ قاعده شك درمبيح.

۲- المجموع ج ۹ ص ۷۹.

پس لازم و ضروری و واجب است که در مورد گوشت و حلال بودن آن پرسش و جستجو شود و تا به یقین قطعی نرسیده باشیم، حرام است که از آن خورده شود، بنابراین ما مسلمانان باید به خاطر دینمان آگاه باشیم که چه چیزی می‌خوریم.

پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند:

«من يكفل لي ما بين لحييه وما بين رجليه، اكفل له الجنة». «هرکس بین دو فک خویش - دهان و زبانش - و بین دو پایش - عورت (فَرَج) - را برای من - از ارتکاب حرام - تضمین نماید، من برای او بهشت را تضمین می‌کنم».

قال رسول الله ﷺ: «إن الله تعالى طيبٌ ولا يقبل إلا طيباً...» الحديث مسلم. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «همانا خداوند پاک است و جز از پاک‌ها چیزی را نمی‌پسندد».

قال حبيبنا ﷺ: «دَع مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ» ترمذی وصحیح. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «آنچه را که در جایز بودن آن شک داری ترک کن و آن را بپذیر که در آن دچار شک و تردیدی نیستی».

قال نبيُّنا ﷺ: «لا يبلغ العبدُ أن يكون من المتقين حتى يدع ما لا بأس به حذراً ممَّا به بأس» ترمذی و ابن ماجه: حسن. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بنده به مقام متقین نخواهد رسید تا این که از آنچه بر انجام آن عیبی نیست، بپرهیزد، از ترس این که مبدا مرتکب چیزی شود که بر آن اشکال وارد است».

«الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات»

حکم گوشت‌های وارداتی

مسأله: گوشت‌های وارداتی از دولت‌های خارجی - عربی و غیر عربی - و حکم آن‌ها:

همانطور که در این رساله ذکر نمودیم، اصل در حیوان تحریم گوشت آن است، مگر از محقق شدن تذکیر شرعی مباح کننده یقین حاصل کنیم. بنابراین هرگاه در اهلیت ذابح یا طریقه ذبح (که آیا شرعی بوده یا خیر) شکی داشتیم آن ذبیحه حرام می‌گردد و این حالت (یعنی وجود شک) در مورد ذبیحه‌هایی که از دولت‌های خارجی - عربی و غیر عربی - از جمله دولت‌های غربی - شیوعی (کمونیستی)، نصرانی - وارد می‌شوند، موجود است. البته همگی آگاه هستیم که امروزه دولت یهودی اسرائیل - لعنهم الله - تنها دولتی است که احکام آن بر اساس شریعت اهل کتاب (یهودیت) بوده و در مورد احکام ذبائح نیز بر اساس شریعت اهل کتاب براین مسأله نظارت می‌کند^(۱).
می‌توان در تقسیمی این گونه بیان نمود که:

دولت‌های کمونیستی (شیوعی):

ذبائح این دولت‌ها بیه دلائل زیر حرام است:

۱- در این دولت‌ها در صد بسیار زیادی از مردم ملحد و لائیک و شیوعی (کمونیست) هستند، که در این دولت‌ها زندگی می‌کنند و

۱- پس می‌توان گفت که گوشت‌های وارداتی از اسرائیل و دولت یهود، برای ما حلال هستند چون می‌دانیم که ذبائح اهل کتاب برای ما حلال می‌باشند. - رساله ذبائح د. عبدالله عزام ص ۴۵، ۴۶.

با مردم دیگری که اقلیت هستند و در اصل - وغالباً - نصاری هستند، مخلوط می‌باشند و ما نمی‌دانیم که ذابح چه کسی است؟
 «نصرانی یا لائیک و شیوعی».

۲- دلیل دیگر وجود شیوه‌هایی برای ذبح در این دولت‌هاست که کاملاً مغایر و مخالف با روش شرعی اسلامی است، مانند کشتن طیور (مرغ‌ها) از طریق خفه نمودن با آب و...، که این روش با روش‌های دیگری که موافق شرع است، قاطی و مخلوط هستند و در نتیجه همگی حرام می‌شوند.

۳- آن‌ها آشکارا و علناً، با هرگونه دین آسمانی اعلان محاربه می‌نمایند تا جایی که مثلاً در بعضی از این دولت‌ها، مانند بلغارستان، به مسلمانان اجازه داده نمی‌شود که فرزندان‌شان را به اسامی اسلامی نامگذاری نمایند و به آن‌ها اجازه نمی‌دهند که در مدارس و... ثبت نام شوند، مگر هنگامی که با اسامی کفار نامگذاری شوند. حتی در صورت داشتن اسم اسلامی، برای آن‌ها شناسنامه و... صادر نمی‌نمایند، پس از باب اولی است که به مسلمین اجازه ندهند که به طریقه شرعی اسلامی ذبح نمایند.

پس در این دولت‌ها در حلال بودن ذبیحه شک حاصل می‌شود - و یکسان است که این شک در ذابح باشد یا طریقه ذبح - بنابراین ذبائح این دولت‌ها حرام تلقی می‌گردد.

اما دولت‌های صرانی (مسیحی) غربی:

ذبائح این دولت‌ها نیز تا زمانی که از شرعی بودن طریقه ذبح یا اهلیت ذابح (مسلمان یا اهل کتاب) اطمینان حاصل نشده است، حرام می‌باشد. به این دلایل:

۱- وجود نسبتی از مردم که به هیچ دینی مؤمن نیستند و حدود یک سوم (ثلث) مردم را تشکیل می‌دهند. چنین کسانی ذبائح‌شان حلال نیست و این افراد با بقیه مردم قاطی هستند، پس این افراد شیوعی و ملحد و لائیک اگرچه از نسل نصاری هم باشند، این‌ها به عنوان اهل کتاب به شمار نمی‌آیند، زیرا همان‌گونه که ابن عباس رضی الله عنه فرموده‌اند:

«إِنَّمَا أُحِلَّتْ ذَبَائِحُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى لِأَنَّهُمْ آمَنُوا بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»^(۱).
 «ذبائح یهود و نصاری به این دلیل برای ما حلال شده، چون آن‌ها به تورات و انجیل ایمان آورده‌اند».

و می‌دانیم کسی که لائیک و ملحد است، به هیچ دین و کتابی آسمانی - از جمله تورات و انجیل - ایمان ندارد. بنابراین اهل کتاب به شمار نمی‌رود و نسبت لائیک‌ها یا افراد ملحد، در بعضی از دولت‌ها تا نصف جمعیت هم بالا می‌رود، که اگر حتی یک چهارم (ربع) جمعیت را تشکیل دهند و ذبائح آن‌ها با ذبائح بقیه مخلوط شود، کلیه ذبائح حرام می‌گردد، چه رسد به این که این نسبت نصف سکان باشد - نسبت یک چهارم به این دلیل است که بعضی از فقها حد یک چهارم را برای فرق بین قلیل و کثیر قرار داده‌اند^(۲) - .

۱- وجود روش‌های غیرشرعی ذبح در این دولت‌ها به ویژه برای ذبح مرغ؛ به طور یقین ثابت شده است که قسمت زیادی از کشتارگاه‌ها، مرغ‌ها را ابتدا با شوک الکتریکی گیج می‌کنند و سپس آن‌ها را در آب داغ غرق می‌کنند تا بمیرند، دکتر عبدالله عزام رحمته الله علیه می‌گوید: من خودم در اروپا مشاهده نموده‌ام که مرغ‌هایی برای فروش عرضه شده بود که مرده بودند و

۱- مجمع الزوائد ج ۴ ص ۶۳ وقال الهیثمی رحمته الله علیه رواه الطبرانی فی الکبیر و فیه اسماعیل بن عمر البجلی، وثقه ابن حبان وغیره.

۲- رساله ذبائح د. عبدالله عزام ص ۴۴.

سر و گردن آن‌ها بریده نشده بود. بعضی از برادران همراهم به بررسی این مرغ‌ها پرداختند، تا اثر ذبحی در سر و گردن این مرغ‌ها بیابند، اما چیزی نیافتند.

همچنین روش‌های دیگری برای کشتن حیوان به کار می‌گیرند، مانند این که با اسلحه به سر حیوان - گاو - شلیک می‌کنند تا آن را از پای در آورده و سریعاً آن را ذبح می‌کنند، در اکثر مواقع گاو با ضربه گلوله نمی‌میرد اما اگر ذبح آن را کمی به تأخیر بیندازند، قبل از ذبح می‌میرد.

و همچنین طریقه دیگری وجود دارد که با پتک آهنی بر سر حیوان می‌کوبند که مستقیماً و بلافاصله حیوان را می‌کشد و...

به هر حال اگر حتی ۹۰ درصد روش‌های ذبح شرعی باشد و ۱۰ درصد آن غیر شرعی، در صورت مخلوط شدن آن‌ها، جمیعاً حرام می‌شوند.

۲- کلیسایکاتولیکی - امروزه - به هیچ وجه پایبند به آیین کلیسا نبوده تا جایی که حکم به حلال بودن، میته (مردار = موقوذة) و خفه شده (منخنقة) داده است.

صالح علی العود - تونسسی - مقیم فرانسه می‌گوید^(۱):

«از پدر (هوبوز) در مورد چگونگی ذبح و شیوه‌هایی که برای کشتن و ذبح حیوان در کشتارگاه‌های پاریس و اروپا به کار گرفته می‌شوند، سؤال نمودم. او (هوبوز) این‌گونه پاسخ داد: شما خود می‌دانید که کشتارگاه‌ها دولتی هستند و دولت به شریعت ملتزم نیست»، صالح علی العود می‌گوید: از او درباره نصوص تحریم میته (مردار) و تحریم خون (الدم) سؤال پرسیدم او گفت: این نصوص در عهد قدیم و جدید موجود هستند، اما کلیسا عمل به

۱- نقل از کتاب دکتر عبدالله عزام، نقل از مجلة الإعتصام عدد ۱ سنة ۴۴، نقل از کتاب (أحكام الذكاة في الإسلام وذبائح اهل الكتاب والأروبيين حديثاً).

این نصوص را لغو نموده است.

۳- قصاب مست (سکران) ذبیحه‌اش جایز نیست و تعدادی از افراد ذابح در این دولت‌ها مست هستند.

۴- بر اساس قاعده «ظنی که براساس غالب گرفته شده است، بر ظنی که بر اساس اصل گرفته شده است، راجح می‌باشد»^(۱)؛ پس اصل این است که این دولت‌ها، اهل کتاب هستند، اما غالب مخالف این اصل است و اسلام هنگامی که ذبائح نصاری را مباح دانسته به این خاطر است که آن‌ها همانند مسلمانان ذبح می‌کنند و به عیسی علیه السلام و به دین‌شان معتقد هستند و این شرط قرار داده شده که غیر نام الله سبحانه را بر ذبائح‌شان نیاورند^(۲) اما امروزه این‌گونه نیست: اولاً در بسیاری حالات طریقه ذبح موافق طریقه ذکاة اسلامی نیست و تعدادی از افراد ساکن این کشورها - که نسبت‌شان کم هم نیست - به هیچ دینی معتقد نیستند. مثلاً در شیکاگو - آمریکا - دو مجله نزدیک به شش ماه درمورد شخصیت مسیح علیه السلام مطلب می‌نوشتند که آیا شخصیتی حقیقی است یا اسطوره‌ای و خرافی.

واقع کشتارگاه‌های غربی:^(۳)

کشتارگاه‌ها متعدد هستند و روش‌های انجام ذبح در آن‌ها متنوع هستند و بعضی از این روش‌ها موافق شریعت و برخی مخالف آن هستند: از جمله این روش‌های ذبح عبارتند از:

۱- فتح الباری ج ۳۱ ص ۴۲.

۲- این شرط برای ذبائح اهل کتاب نزد تعدادی از علماء است وعده‌ای از علماء این شرط را قرار نمی‌دهند، والله اعلم.

۳- نقل از کتاب دکتر عبدالله عزام ص ۴۶، ۴۷.

- ۱- صالح علی العود می‌گوید: اما در مورد مرغ‌ها؛ با قرار دادن جریان الکتریسیته بر زبان مرغ، یکباره روح از بدنش خارج شده و می‌میرد و سپس به زیر دستگاهی برده می‌شود تا پرهایش کنده شود!
- ۲- مجله المجتمع شماره ۴۱۴ اعلامیه‌ای از جمعیت مسلمانان در دانمارک نشر نموده که گفته‌اند: بسیاری از روش‌های ذبح در این کشور (دانمارک)، شرعی نیستند.
- ۳- مجلس «اعلای عالمی مساجد»، در دوره چهارم تشکیل این مجلس در مکه مکرمه بیانیه‌ای صادر نمود که در آن به منع وارد کردن گوشت‌های ذبح شده از خارج توصیه می‌نماید^(۱).
- ۴- شیخ عبدالعزیز بنانی، فرستاده رابطه عالم اسلامی به برزیل، بعد از بازدید از کشتارگاه‌ها مشاهده نمود که ذبح در آنجا به طریقه وقد، یعنی وارد نمودن ضربه با پتک‌های آهنی سنگین به سر حیوان است، که درجا حیوان می‌میرد و زبانش از دهانش خارج می‌شود.
- ۵- دکتر عبدالله عزام رحمته می‌گوید: دکتر محمود الطباع به همراه برادران مسلمانش، کشتارگاه‌های شهر هانوفر - آلمان - را بازدید نموده و مشاهده نمودند که گاوها در آنجا به وسیله اسلحه و با شلیک گلوله به سرشان کشته می‌شوند.
- ۶- دکتر عبدالله عزام رحمته می‌گوید: شیخ عمر الأشقر برای من می‌گفت که: من با چشم خود دیده‌ام که مرغ‌هایی برای خوردن پخته شده بودند درحالی که سر آنها بر گردن‌شان بود و هیچ اثری از ذبح شرعی بر آن پیدا نبود؛ همچنین شیخ عمر الأشقر گفت: کارتن‌هایی از مرغ به کویت آمده بودند که بر روی آن‌ها نوشته شده بود «ذبح

به شیوه اسلامی»، وقتی که کارتن را باز نمودم، دیدم که مرغ‌ها سر و گردن سالم دارند و اصلاً سربریده نشده‌اند. شیخ عمر می‌گوید: برای رد و انکار این موضوع به ایراد خطبه و سخنرانی پرداختیم و در مجله المجتمع از این قضیه صحبت نمودیم. به همین دلیل دولت کویت اقدام به تشکیل هیأتی برای انجام بازدید از کشتارگاه‌های غربی نمود، پس این هیأت برای این کار راهی شد و بعد از بازدید کشتارگاه‌های غربی اعلام نمود که: بعد از بازدیدمان از بسیاری از کشتارگاه‌های غربی پی بردیم که نسبت ذبح به طریقه شرعی اسلامی در این کشتارگاه‌ها به نسبت ۳۰ در صد کلیه ذبائح نمی‌رسد، یعنی نسبت ذبح شرعی کم‌تر از یک سوم (ثلث) ذبائح است و این مسأله در نشریات کویت منتشر گردید.

آیا بعد از این منقولات، دیگر می‌توان گفت که خوردن گوشت حیوانات و طیور (پرندگان) ذبح شده در غرب جایز است؟!^(۱)

بنابر آنچه که ذکر گردید، ما مسلمانان باید در مورد گوشتی که می‌خوریم بسیار محتاط و مواظب باشیم و در مورد گوشت‌های وارداتی به آن شهاداتی که به افترا وجود دارد و مثلاً بر روی گوشت‌ها مهرزده شده است که «ذبح به طریقه اسلامی» اعتماد نداشته باشیم، زیرا ثابت شده که بسیاری از این شهادات، افتراء و دروغی بیش نبوده و این عمل فقط به خاطر بازاریابی در ممالک اسلامی، از طرف کمپانی‌های صادراتی کشورهای غربی صورت می‌گیرد. در حالی که وضعیت ذبح در کشورهای غربی را با هم مشاهده نمودیم که مخالف شریعت اسلام است.^(۲)

۱- نقل از رساله ذبائح و اللحوم المستوردة د. عبدالله عزام.

۲- برای آگاهی بیشتر از صدق یا کذب اینگونه شهادات به کتاب الذبائح د. عبدالله عزام

اگر در حالتی که از صدق این شهادت یقین حاصل شد - مثلاً تحت نظارت هیأتی معتمد از علماء مسلمین بود - و یقین حاصل شد که ذابح، مسلمان یا اهل کتاب است، در این حالت مشخص است که این گوشت حلال می‌باشد و مشکلی ندارد.

به هر حال این قضیه، مسأله‌ای است که بستگی به میزان تقوای فرد مسلمان دارد و کسی که می‌خواهد دین و آبرویش را حفظ نماید، باید از امور مشتبه پرهیز نماید، چه رسد به اموری که در تحریم آن‌ها یقین حاصل شده است و لازم است برادران مسلمان آگاه باشند که مسأله ذبائح در اکثر موارد مسأله‌ای است که بستگی به اجتهاد فرد مسلمان دارد و نباید به خاطر این مسأله و اختلاف آراء در آن، تفرقه و اختلاف در وحدت صفوف ما مسلمانان (اهل توحید، اهل کلمه طیبه لا إله إلا الله) ایجاد گردد، بلکه فقط این فرموده پیامبرمان ﷺ را می‌گوییم که:

«إِنَّ الْحَلَالَ بَيْنَ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ، لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ إِتَّقَى الشُّبُهَاتِ فَقَدْ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ».

«به راستی که حلال و حرام مشخص و معلوم هستند و (اما) در بین حلال و حرام، اموری مشتبه وجود دارند که اکثر مردم به آن‌ها آگاه نیستند، پس هرکس از این شبهات پرهیز نماید، دین و آبروی خویش را حفظ می‌کند و هرکس در این شبهات بیفتد، در حرام افتاده است».

[متفق علیه عن نعمان بن بشیر رضی الله عنه] [

نکته: در مورد گوشت‌های کشورهای عربی و دولت‌های طاغوتی که بر طبق ادعای خود اسلامی هستند (در حالی که اسلام از آن‌ها بری است)، به مبحث دارالکفر و دارالاسلام و افراد مجهول الحال مراجعه کنید.

«والله سبحانه وتعالى أعلم»

ذبح برقی

مسأله: حکم ذبح حیوان با استفاده از شوک الکتریکی و وسایل ذبح برقی چیست؟

جواب: اصل در ذبح حیوان این است که بدون استفاده از شوک الکتریکی و گیج کردن حیوان، آن را ذبح نمود، زیرا این طریق شرعی بهتر است، اما درحالی که از شوک الکتریکی استفاده می‌شود حکم آن چیست؟ جواب: مجمع فقه اسلامی در دهمین دوره برگزاری این مجلس که در جده در مملکت عربی سعودی مورخ ۲۳ الی ۲۸ صفر ۱۴۱۸ برگزار شد، در این مورد فتوایی به رقم ۹۴ (ج ۳ ص ۱۰) صادر نمود که: ذبح حیوان با استفاده از شوک الکتریکی و وسایل برقی جایز است در صورتی که شروط زیر را دارا باشد:

- ۱- محل قرار دادن دو قطب جریان الکتریسیته، بر دو شقیقه حیوان (یا پیشانی و پشت سرآن) باشد.
- ۲- ولتاژ بین ۱۰۰ الی ۴۰۰ ولت باشد.
- ۳- شدت جریان ما بین ۰/۷۵ الی ۱ آمپر برای گوسفند، و ما بین ۲ الی ۵/۲ آمپر برای گاو باشد.
- ۴- مدت تطبیق شوک الکتریکی بین ۳ الی ۶ ثانیه باشد.
- ۵- گیج کردن مرغ با شوک الکتریکی جایز نیست، زیرا با تجربه ثابت شده که این امر به مرگ بسیاری از مرغ‌ها قبل از تذکیه می‌انجامد.
- ۶- گیج کردن حیوان مورد نظر با اسلحه سوزن انداز، یا با ضربه زدن با تبر یا چکش و یا با نفخ به طریقه انگلیسی جایز نیست.
- ۷- حیواناتی که با ترکیب دی اکسید کربن همراه هوا یا اکسیژن گیج می‌شوند یا با اسلحه تیرانداز که تیر آن درشت و کروی شکل است -

که فرو نمی‌رود و فقط ضربه وارد می‌کند - گیج می‌شوند، در صورتی که به مرگ حیوان قبل از ذبح نیانجامد، جایز است.

۸- اصل در تذکيه مرغ‌ها و حیواناتی مانند آن ذبح با دست است و مشکلی در بکار گیری آلات مکانیکی برای تذکيه مرغ وجود ندارد، مادامی که شروط مذکور فوق موجود باشد و یک تسمیه (بسم الله) بر مجموعه‌ای از مرغ‌ها که با هم ذبح می‌شوند، کافی است. ا.ه. (۱).

مسأله تذکيه با وسایل برقی:

در حال حاضر وسائل و آلات جدیدی در ذبح حیوان به کار می‌رود، با اختلاف انواع آن که غالباً به قطع سر حیوان می‌انجامد و گاهی ذبح از قفا می‌باشد و گاهی قبل از آن با شوک الکتریکی آن حیوان را گیج می‌کنند، آیا تذکيه این آلات برقی با این کیفیت صحیح است؟

جواب: شرط در آلت تذکيه این است که تیز باشد و قطع کننده و پاره کننده باشد و نفوذ کند و به وسیله تیز بودنش مجروح گرداند، نه با سنگینی وزن و مستحب است که با چاقو ذبح صورت گیرد، زیرا تیز است و در خارج گردانیدن روح حیوان سریع عمل می‌کند و با طول دادن مدت ذبح، حیوان را عذاب نمی‌دهد و هیچ شکی نیست که این آلات برقی نیز عملکردشان سریع است و تیز عمل هستند، پس این آلات نیز برای تذکيه، وسایل مناسبی هستند و ذبح با قطع سر حیوان جایز است (۲).

و اما ذبح از قفا به منزله ذبح حیوان با قطع سرش است، زیرا این نوع ذبح سریعاً سر حیوان را قطع می‌کند - به دلیل تیزی و سرعت عمل آلت -

۱- قرار رقم: ۹۴ ج ۳ ص ۱۰، بشأن الذبائح.

۲- المغنی لابن قدامه ج ۸ ص ۵۷۸.

پس در این حالت جایز است، زیرا این آلات برقی جداً تیز هستند، پس یکدفعه سر را قطع می‌کند.

همچنین جهت ملاحظه شروط ذابح - در این نوع تذکيه - در ذبح به وسیله آلت برقی، در چنین حالتی به کسی که پشت دستگاه برقی ایستاده و آن را حرکت می‌دهد نظر می‌شود که آیا اهلیت ذبح را دارد (و ذبیحه او حلال است) یا خیر، که باید (حتماً) این شخص مسلمان باشد و قصد و نیت تذکيه داشته باشد.

همچنین تسمیه بر حیوان با صدای ضبط شده توسط ضبط صوت جایز نیست^(۱). در این زمینه می‌توانید به الفقه الإسلامی وادلتهد. وهبة الزحیلی ج ۳ ص ۲۸۰۱، مراجعه نمایید.

مسأله: حکم پنیرهای موجود در بازار، و پنیرهای وارداتی و ساخت مشرکین چیست؟

جواب: همانطور که می‌دانیم در زمان‌های قدیم و در حال حاضر نیز، یکی از شیوه‌های ساخت پنیر، استفاده از پنیرمایه‌ای به نام أنفحه است (که عبارت است از ماده‌ای زرد رنگ که از شکم (شیردان) بزّه یا گوساله ذبح شده گرفته می‌شود)، به همین دلیل در میان علمای مسلمان در مورد حلال یا حرام بودن أنفحه‌ای (پنیر مایه‌ای) که از ذبیحه مشرکین به دست آمده است، اختلاف نظر موجود است؛ و به دنبال آن در حلال یا حرام بودن پنیری که با این خمیرمایه ساخته شده است نیز اختلاف نظر وجود دارد. در این باره شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌فرماید:

۱- چون تسمیه عبادت است و نیاز به فردی زنده دارد که نیت این عبادت را کند، بنابراین نه تنها تسمیه، بلکه سایر موارد مانند اذان گفتن، با صدای ضبط شده صحیح نیست. والله تعالی أعلم.

«در مورد حکم پنیر مجوسی‌ها که با آنفحه ذبائح‌شان ساخته شده است، علماء دو قول دارند... سپس می‌فرماید: و ظاهرترین است که پنیر آنها حلال است، و همچنین آنفحه المیتة (أنفحه مردار) و شیر آن پاک است، و به این دلیل که صحابه رضی الله عنهم هنگامی که بلاد عراق را فتح کردند، از پنیر مجوس خوردند و این موضوعی ظاهر و شایع در میان آنها بود»^(۱).

در الفقه السنة^(۲) این‌گونه آمده است: «از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که این آیه - آیه ۱۴۵ سوره انعام - را خواند و فرمود: «فقط آنچه از مردار که خورده می‌شود، حرام گشته است که گوشت آن می‌باشد. اما پوست و دندان و استخوان»^(۳) و مو و پشم آن حلال است»^(۴).

نویسنده الفقه السنة می‌گوید: و همچنین آنفحه مردار و شیر آن پاک است، زیرا صحابه هنگامی که بلاد عراق را فتح کردند، از پنیر مجوسی‌ها که از آنفحه ذبائح‌شان ساخته می‌شود، خوردند با وجود این که ذبائح مجوس به عنوان مردار به شمار می‌آیند. و از سلمان فارسی رضی الله عنه به ثبت رسیده است که در مورد چیزهایی از قبیل پنیر و کره (روغن حیوانی) و گوره‌خر از او سؤال شد و او نیز فرمود: «(حلال) آن چیزی است که خداوند تعالی در کتابش حلال کرده است و (حرام) آن چیزی است که خداوند تعالی در

۱- مجموع فتاوی ج ۲۱ ص ۱۰۲ الی ۱۰۳.

۲- ج ۱ ص ۲۴.

۳- مشخص است منظور از استخوان، استخوان‌های خشک شده حیوان مردار برای استفاده‌های غیر خوراکی می‌باشد. اما استخوان‌هایی که تازه بوده و در آن مغز استخوان وجود دارد یا بر آنها گوشت باقی است و برای طعام استفاده می‌شوند، قطعاً حرام می‌باشند.

۴- رواه ابن منذر و ابن ابی حاتم.

کتابش حرام نموده است^(۱) و هر آن چیزی که از حکم آن سکوت نموده است آن از چیزهاییست که مورد عفو قرار داده شده است - و برای شما مباح است -». معلوم است که سؤال پرسیده شده از سلمان رضی الله عنه در مورد پنیر مجوسی‌ها بود و آن به زمانی بر می‌گردد که سلمان رضی الله عنه نائب عمر بن خطاب رضی الله عنه بر مدائن بود. ا.ه

پس قول راجح این است که حکم پنیرهای موجود در بازار حلال می‌باشد. والله اعلم

«الحمد لله الذی جعل الإسلام حنیفیه السمحة»

۱- باید آگاه باشیم که در کلام سلمان رضی الله عنه منظور از کتاب الله تبارک و تعالی به این معنی نیست که اگر چیزی در سنت پیامبر حرام یا حلال بودن آن مشخص شده است، اما در قرآن نیامده باشد، قابل قبول نیست. بلکه باید بدانیم که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در تحلیل و تحریم همانند قرآن می‌باشد و این دو هیچ‌گونه تعارضی با هم ندارند. چون هم کتاب و هم سنت از طرف خداوند تبارک و تعالی بر پیامبر نازل شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ألا إن ما حرم رسول الله مثل ما حرم الله» رواه ابوداود و الترمذی و صححه. «آگاه باشید که هر آنچه پیامبر خدا حرام نمود، دقیقاً همانند آن است خداوند تبارک و تعالی حرام نموده است و تفاوتی ندارد.» و سلمان فارسی رضی الله عنه در این امر از همه آگاه‌تر است و فقط جهت اختصار کلام و واضح بودن امر لفظ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را نیاورده است باید بدان آگاه باشیم. والله اعلم

خاتمه

امیدوارم این رساله، جواب سؤالات برادران مسلمانم را در برداشته باشد و از خداوند ﷻ عاجزانه خواستارم که ما را مورد مغفرت و بخشش خویش قرار دهد و این رساله را نافع گرداند. «إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ مَّجِيبٌ».

آنچه در این نوشته، صحیح و صواب و حق است تماماً از جانب خداوند ﷻ است و آنچه که خطا و ناصواب است (که حتماً خطا نیز دارد) از جانب گرد آورنده این نوشته و شیطان است و خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ و شرع مطهرش از آن بری و پاک هستند.

رَبَّنَا! اِهْنَا! ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا، نَسْأَلُكَ بِاَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَصِفَاتِكَ الْعُلَى، بِرَحْمَتِكَ تَوْفَنَّا مُسْلِمِينَ وَاَلْحَقْنَا بِالصَّالِحِينَ.

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.

وصلی الله وسلم علی حبیبنا محمدٍ وعلی آله وصحبه أجمعین، والحمد لله رب العالمین، وسبحانک اللهم وبحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرک وأتوب إلیک.

www.tammkeen.com



مراجع مورد استفاده گردآورنده:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- رساله ذبائح واللحوم المستوردة، تأليف: دكتور عبدالله عزام.
- ۳- موقف أهل السنة والجماعة من أهل الأهواء والبدع. تأليف دكتور ابراهيم بن عامر الزحيلي.
- ۴- مجموع فتاوى، شيخ الإسلام ابن تيمية.
- ۵- إعلام الموقعين، ابن القيم الجوزيه.
- ۶- الإعتصام، الإمام الشاطبي.
- ۷- دروس فى مُسَمَّى الإيمان (كاست صوتي)، لأبى قتادة الفلستينى - فَكَّ الله أسره.
- ۸- أصول فقه امام شافعى، أبو الوفاء كانيمشكانى.
- ۹- نسخه اينترنتى فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث والإفتاء.
- ۱۰- جامع العلوم والحكم، لإبن رجب الحنبلى -
- ۱۱- الجامع فى طلب العلم الشريف، الشيخ عبدالقادر بن عبدالعزيز - فَكَّ الله أسره..
- ۱۲- إجماع اهل العلم والإيمان على رفض دين مجوس طهران، صادق الكرخى.
- ۱۳- الفقه الإسلامى وأدلته، دكتور هبة الزحيلي.

...و

«وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين».